

تبیین مبانی توحید اهل بیت علیهم السلام

مدرس: استاد سید محسن طیب نیا

جلسه اول :

عناوین مطالب این جلسه :

مبانی توحید اهل بیت علیهم السلام به چه معنا است ؟

تواتر در روایات مبث توحید

تواتر لفظی و معنوی

اهمیت مبث توحید

توحید مادر معارف

پایه های مبانی توحید اهل بیت علیهم السلام

آیا اهل بیت علیهم السلام مبانی توحیدی دارند ؟

آیا ایشان در رابطه با بحث توحید و خداشناسی مبانی را تبیین فرموده و به شیعیان خود ارائه داده اند؟

بله، روایات متعددی که در عرصه توحید به ما رسیده است شامل معارف و علمی است که می توانیم از این روایات نورانی مبانی را استخراج نماییم که به عنوان مبانی توحید اهل بیت علیهم السلام سنگ محکی در شناخت حق از باطل و صحیح از سقیم قرار بگیرد.

بنابراین اهل بیت علیهم السلام مبانی توحیدی دارند که باید به شکل اجتهادی از روایات اخذ گردد.

آیا روایات اهل بیت علیهم السلام در عرصه ی توحید متواتر است و یا واحد است ؟

به لطف خداوند متعال و خوشبختانه روایات عرصه معارف و توحید اهل بیت علیهم السلام عمدتاً و در اکثر موارد روایات متواتر می باشد و شیعیان در عرصه ی معرفت و شناخت هیچ گاه در تحیر باقی نخواهند ماند و این مسائل به قدری مهم و کلیدی بوده است که در برخی از موارد چون حدوث عالم و... تا ۵۰۰ روایت از اهل بیت علیهم السلام احصاء و شمارش شده است و این عدد فوق حدّ تواتر است .

جالب است بدانید در برخی از علوم چون فلسفه و عرفان (تصوف) کاملاً حدوث عالم انکار شده است در حالیکه روایاتی که در باب اثبات حدوث عالم از وجود مقدس اهل بیت علیهم السلام وارد شده است کاملاً انسان را مستغنی ساخته و از جهت دلیل و برهان قانع می نماید.

گاهی روایات در باب توحید و معرفت خداوند متعال دارای تواتر لفظی است و به نوعی است که با اسناد گوناگون به صورت مکرر تکرار شده است به عنوان مثال روایاتی با لفظ **“بِأَنَّ مِنْ خَلْقِهِ”** با تواتر لفظی تکرار شده است و به معنای این است که خداوند مبین با مخلوقات است (تباین یعنی هیچ ویژگی از خالق در مخلوق نیست و هیچ ویژگی از مخلوقات در خالق وجود ندارد) و همچنین گاهی این روایات دارای تواتر معنوی است به این معنا که معنای روایت دلالت بر تباین بین ذات خداود متعال و ما سوی الله (مخلوقات) دارد.

بنابر این در عرصه ی عقاید و به ویژه توحید اهل بیت علیهم السلام به ظنون راه نمی پیماییم، بلکه یقین داریم که این اخبار از ناحیه مقدسه معصومین علیهم السلام صادر شده است ضمن اینکه در بسیاری از این روایات برهان و دلیل و کیفیت استدلال توسط معصوم (علیه السلام) بیان شده است به نوعی که مثلاً به مخاطب نحوه ی استدلال بر حدوث عالم در مقابل مخالفین را می آموزد . بنابراین در عرصه ی توحید اهل بیت علیهم السلام با ظنون مواجه نیستیم و البته روایات در عرصه ی توحید اهل بیت علیهم السلام در موارد بسیاری نیاز به بررسی و کار و مباحثه و تفکر دارد تا بتوانیم آن گوهرهای بی نظیر و ناب روایات را با عقل خود استخراج نماییم .

اهمیت مبحث توحید

تمام مباحث عقیدتی وابسته به مبحث توحید است مثلاً اگر شخصی بخواهد در مبحث نبوت دچار مشکل و انحراف نشود لازم است در بحث توحید کار کرده باشد و عقیده ی سالمی داشته باشد و همچنین است کسی که در بحث توحید کار نکرده است و عقیده ی درست و صحیحی ندارد، خواه ناخواه در بحث امامت دچار شبهات و اشکالات فراوان خواهد شد، به عنوان مثال اهل سنت و جماعت در بحث توحید بسیار دچار اشکال شده اند تا جایی که خداوند را مجسم و دارای پا و دست و مو و... دانسته اند و اینها را در صحیح ترین کتب خود (به زعم خودشان) آورده اند و بعد خواهید دید که این توحید و خداشناسی اشتباه منجر به آن شده است که در عرصه ی نبوت و امامت نیز دچار انحرافات فراوان شوند و حتی خواهید دید که ایشان در عدل نیز دچار انحراف شده اند و به جبر و ... قائل شده اند (همچون اعتقاد اشاعره به جبر و ..)، با نگاهی به کتب ایشان میبینیم در بحث نبوت و عصمت پیغمبر و علم پیغمبر چه اشکالات فراوان و دیدگاه های اشتباهی دارند و این تفکرات و عقاید باطل منجر به این شده است که در امامت و جانشینی پس از پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم، دچار معضلات بزرگی شده اند و در نهایت تعیین امام را وظیفه مردم پنداشته اند !!

توحید امّ المعارف (مادر معارف)

چنانچه ما شیعیان بخواهیم دیدگاه صحیحی نسبت به بحث در رابطه با نبوت و امامت داشته باشیم لاجرم باید در بحث توحید اهل بیت علیهم السلام کار کنیم و زحمت بکشیم، متأسفانه امروز با معضلی در بین برخی از محبّین اهل بیت علیهم السلام مواجه هستیم و آن معضل غلوّ نسبت به ذوات مقدسه اهل بیت علیهم السلام است که لازم است پیش از شروع این مبحث دقایقی به آن پردازیم .

مقدمه :

امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند :

هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَال^۱

دو نفر در رابطه با من هلاک شدند: عاشق غلوّکننده، و دشمن متجاوز از حد.

روایات متعددی در رابطه با عظمت و جایگاه اهل بیت علیهم السلام داریم و بدون شک مقامات امامان معصوم علیهم السلام ورای عقل و فکر ما است و ایشان بزرگوارانی هستند که هیچ یک از بشر راهی به سوی درک تمام مناقب و فضائل ایشان ندارد و این روایات در صورتی تبیین صحیح می شود که شخص در ابتدا مسئله ی توحید اهل بیت علیهم السلام را کار کرده، فهمیده و تفقه نموده باشد و اگر در این زمینه کار نکرده باشد عمدتاً به دو راه کشیده می شود **اولی** آنکه انکار می نماید و می گوید این مناقب غیر قابل قبول است و باید کنار گذاشته شود (چون به دلیل ضعف در توحید هضم این روایات برای او مشکل می شود و به مقام انکار و ردّ می افتد) **دومی** کسانی که به غلوّ می افتند و شئون ربوبی و مقامات خداوند متعال را به اهل بیت علیهم السلام نسبت می دهند (در صورتیکه اگر برای این افراد مبانی توحید اهل بیت علیهم السلام باز شده بود و در این عرصه زحمت می کشیدند و به مبحث توحید که نیمی از دین است اهتمام می ورزیدند به غلوّ نمی افتادند و هلاک نمی شدند) . مثلاً بسیاری از این گروه دوم به جایی رسیدند که به دلایلی که گفته شد مقام خالقیت (خلق من العدم) و رازقیت را که مخصوص خداوند سبحان است به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده اند !!

ایشان (دسته دوم) درک ننموده اند اهل بیت علیهم السلام می توانند به اذن خداوند واسطه در خلق و رزق شوند و این به معنای خالق و رازق بودن اهل بیت علیهم السلام نیست. بنابر این کسانی که می خواهند در عرصه ی امامت کار بنمایند لاجرم باید در توحید اهل بیت علیهم السلام زحمت بکشند و تفقه کنند.

ایشان (دسته دوم) به این دلیل که در زمینه روایات توحیدی اهل بیت علیهم السلام و این مبحث کار نفرموده اند عمدتاً به این غلوها افتاده اند و در نتیجه عقیده ایشان مباین با توحید اهل بیت علیهم السلام شده است .

^۱ نهج البلاغه (للصیغی صالح)، ص: ۱۴۸۹

...إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوفِ فِينَا قُولُوا إِنَّا عِبِدُ مَرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ...^۲

مبادا در حق ما زیاده روی (غلو) کنید، فقط بگویید: ما بندگان پرورده‌ایم و (اما) پیرامون فضل ما هر چه می‌خواهید بگویید...

پایه های مبانی توحید اهل بیت علیهم السلام

پایه اول :

خداوند متعال مابین با اشیاء است

شرح :

ذات خداوند سبحان که عالم را خلق نموده است، کاملاً مابین با مخلوقات خود است، و تباین به این معنا است که بین خداوند متعال و مخلوقات ذره ای اشتراک، تشابه و سنخیت وجود ندارد. باید بدانیم بیش از پانصد روایت در این مبنا وجود دارد و روایات در این باب فوق حدّ تواتر است در حالیکه فلاسفه کمال سنخیت و تشابه بین خالق و مخلوق را ادّعا می نمایند!

پانصد روایت در استناد به عدم سنخیت، تشابه و اشتراک بین خالق و مخلوق وجود دارد که برخی از آن‌ها صریحاً و برخی به صورت غیر مستقیم دلالت بر معنای مابینت دارد و هیچ شبهه ای نمی تواند این پایه را بلرزاند و خراب نماید و این پایه با براهین عقلی و استدلالات محکم و غیر قابل انکار همراه است که اهل بیت علیهم السلام به محبین و شیعیان و پیروان خود آموخته اند.

در پایان این جلسه و پیش از ورود به بحث تفصیلی در رابطه با این بحث به روایاتی در این باب دقت فرمایید :

۱- ... كُنْهَةٌ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ...^۳

امام رضا علیه السلام فرمودند: (ذات خداوند متعال) فرق است بین او و مخلوقاتش

۲- ... وَ مَبَايِنَةٌ إِيَّاهُمْ مَفَارِقَةٌ إِيْتِهِمْ...^۴

۱- تنف العقول، النص، ص: ۱۴۱

۲- التوحيد (للمدوّن)، ص: ۱۳۶

۳- عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص: ۱۵۱

امام رضا علیه السلام فرمودند: مابینت او با اشیاء یعنی آنکه ذات او از مخلوقات جدا است (او چیزی است و مخلوقات چیز دیگر و میان ذات او و ذات مخلوقات هیچ گونه مماثلت، شباهت، سنخیت و اشتراکی وجود ندارد)

۳- فَقَالَ هُوَ وَاحِدٌ وَاحِدٍ الذَّاتِ بَأْتِنُ مِنْ خَلْقِهِ ...^۵

امام صادق علیه السلام: ... او یکتا و ذاتش یگانه و از خلقش جداست ...

نتیجه: خدایی که عالم را ایجاد نموده است هیچ شباهت، مماثلت و اشتراکی با مخلوقات خود ندارد.

پایه دوم:

انسان هیچ راهی به سوی شناخت ذات خدا و صفات ذاتی او ندارد و مطلقاً این راه مسدود است.

ده ها روایت دلالت صریح به این مسئله دارد که قوای ظاهری انسان و حواس پنج گانه او و حتی قوای باطنی او همچون عقل و توهمات قلوب راهی به سوی شناخت ذات خداوند متعال ندارد به این دلیل که ان ذاتی که صد در صد مباین با مخلوقات است چگونه مخلوقی که غیر او است می تواند آن را بفهمد و درک نماید؟! موجودی که تعریف شود و به تعریف و شناخت انسان در بیاید حدّ میخورد و در چارچوب حدود در می آید در حالیکه ذات خداوند هرگز شناخته نمی شود چرا که هر تعریفی لا جرم محتاج به تصور و تحدید ذهنی است و خداوند غیر محدود است و به حدّ در نمی آید. لکن در عرفان بشری گفته می شود اگر انسان به مرحله ی رشد و کمال نائل شود می تواند ذات خداوند را شهود و وجدان نماید و حتی به این ذات پیوندد!! مستحضرید که تمام این سخنان در چارچوب معارف اهل بیت علیهم السلام باطل است چرا که در این صورت اگر ذات خداوند متعال قابل شناخت، شهود و درک باشد و انسان بتواند با آن اتحاد برقرار کرده و یکی شود این ذات لا جرم باید محدود، مرکب و متجزی باشد، چرا که ممکن نیست بتوان ذاتی را شهود نمود (در این صورت این ذات محدود است) و یا درک کرد و یا به آن پیوست مگر آنکه آن ذات متجزی و مقداری و مرکب باشد و ذات مرکب همیشه نیازمند به اجزاء وجودی خود و ترکیب کننده است و در نتیجه چنین موجودی نمی تواند خدا باشد!!

قال سیدالشهداء علیه السلام:

... لَيْسَ بِرَبِّ مَنْ طُرِحَ تَحْتَ الْبَلَاغِ وَمَعْبُودٍ مَنْ وُجِدَ فِي هَوَاءٍ أَوْ غَيْرِ هَوَاءٍ...

پروردگار نباشد آن که در حیطه وصف و بیان و درک مطرح باشد و معبود نباشد آن که در محدوده هوا یا غیر هوا یافت شود

-----پایان جلسه اول-----

امتناع معرفت ذات خداوند متعال

عدم اشتراک بین خالق و مخلوق

فلق لا من شيء و فلق من شيء

فلق واقعی به معنای ایجاد چیزی لا من شيء فقط مخصوص خداوند متعال است

امتناع معرفت ذات خداوند متعال

در جلسه گذشته در رابطه با دو پایه از مبانی توحیدی اهل بیت علیهم السلام صحبت کردیم، اما در این جلسه و در ادامه مطالب قبلی متذکر می شویم که بنا بر مبانی نورانی توحید اهل بیت علیهم السلام هیچ مخلوقی عقلاً نمی تواند معرفت به ذات خداوند متعال پیدا نماید و چیزی از ذات او درک نماید، حال چه با قوای ظاهری و چه با قوای باطنی، چه با عقل و چه با وهم و چه با دل و قلب هیچ گاه مخلوقات نمی توانند ذات او (متعال) را درک نمایند.

به این روایت شریفه دقت فرمایید :

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْقَامِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُشَبَّهُ شَيْئًا وَلَا يُشَبَّهُ شَيْءٌ وَكُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ.

از امام جعفر صادق (علیه السلام) که فرمود هر که خدا را با آفریده اش تشبیه کند مشرک است. بدرستی که خدای تبارک و تعالی بچیزی شباهت ندارد و چیزی باو نمی ماند و هر چه در وهم و خیال واقع شود آن جناب بخلاف آنست.

بنا بر این روایت کسی که نوعی سنخیت بین خالق و مخلوق قائل شود نیز مشرک است، خداوند نه شبیه چیزی است و نه چیزی شبیه او متعال است و هر آنچه در وهم درباره او واقع شود و آنچه گمان کنیم که خداوند آنگونه است او بخلاف آن است. انسان هر چه بیاندیشد و شهود کند خدا غیر آن است.

بنابراین در مکتب اهل بیت علیهم السلام انسان ها هیچ راهی به شناخت ذات او ندارند، لکن می بینید که در عرفان معتقد به این مطلب هستند که انسان می تواند خدا را شهود کند و بیابد! لذا در مکتب اهل بیت علیهم السلام نه عقل و نه وهم و نه قلب راهی به سوی شناخت خدا ندارند، البته انسان با براهین عقلی خدا را اثبات می کند و اثبات به معنای شناخت ذات خدا نیست.

بنا بر قرآن کریم، خداوند خالق عالم است

قرآن می فرماید: و الله خالق کل شیء، بنا بر این تمام موجودات به اراده خداوند متعال خلق شده اند.

اما آیا انسان یا اهل بیت علیهم السلام می توانند خالق عالم باشند و آیا خلق عالم به ایشان تفویض شده است!؟

آیا عالم آفرینش و جهان هستی ابتدایی دارد و یا ندارد؟

بنا بر مبانی وحیانی عالم و جهان هستی ابتدا دارد، زیرا در صورتی می تواند مخلوق خدا باشد که نبوده و سپس با اراده خداوند متعال ایجاد گشته است، بنابراین زمانی که بگوییم عالم همواره بوده و نبوده و صاحب ابتدا نباشد، نمی توانیم بگوییم خالق آن خدا است.

خلق به معنای ایجاد و به معنای لباس هستی بر تن موجودی پوشاندن است به این معنا که هیچ کدام از موجودات نبودند و خداوند ایشان را ایجاد کرده است. خلق به معنای حقیقی به این معنا است که یک شیء موجود نبوده سپس ایجاد شود بنا بر این عالم حادث است و نبوده و ایجاد شده است.

در برابر این سخن که عالم حادث است، سخن فلاسفه و صوفیان است که عالم قدیم است و البته این قدم را با توضیحاتی بیان می کنند.

عالم قدیم است به این معنا که شما نمی توانید ابتدایی برای عالم در نظر بگیرید، عالم همواره بوده است، و پاسخ ما اولاً به ایشان این است که عالمی که همواره بوده چگونه می تواند مخلوق خدا باشد؟

به این روایت شریفه دقت فرمایید:

التوحيد ابن الوليد عن الصفار وسعد معا عن ابن عيسى والنهدى وابن ابي الخطاب كلهم عن ابن محبوب عن عمرو بن ابي المقدام عن اسحاق بن غالب عن ابي عبد الله عليه السلام عن آباءه عليهم السلام قال قال رسول الله ص في بعض خطبه الحمد لله الذي كان في اوليته وحدانياً وفي ازليته متعظماً بالالهية متكبراً بكبريائه وجبروته ابتداءً ما ابتدع وانشأ ما خلق على غير مثال كان سبق لشيء مما خلق ربنا القديم بلطف ربوبيته وبعلم خبره فتق وياحكام قدرته خلق جميع ما خلق وبنور الاصبح فلق فلما تبدل لخلقه ولا مغير لصنعه ولا معقب لحكمه ولا راد لامره ولا مستراح عن دعوته ولا زوال لملكه ولا انقطاع لمدته وهو الكينون اولاً «۱» والديوم ابد المحدث بنوره دون خلقه في الأفق الطامح والعز الشامخ والملك الباذخ فوق كل شيء علاً ومن كل شيء دنا فتجلى لخلقه من غير أن يكون يرى وهو بالمنظر الأعلى فأحب الاختصاص بالتوحيد إذا احتجب بنوره وسما في علوه واستتر عن خلقه وبعث إليهم الرسل لتكون له الحجة البالغة على خلقه ويكون رسله

إِلَيْهِمْ شُهَدَاءٌ عَلَيْهِمْ وَأَتَّبَعْتَ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهَلُوا فَيَعْرِفُوهُ بِرَبُّوبِيَّتِهِ بَعْدَ مَا أَنْكَرُوا وَيُوحِّدُوهُ بِالْإِلَهِيَّةِ بَعْدَ مَا عَنَدُوا.

رسول خدا (ص) در بعضی از خطبه‌های خویش فرمود که سپاس و ستایش خدائی را سزا است که در اولویت خود تنها بوده و در ازلیتس بالهیت و خدائی بزرگی را بر خود بسته و بکبریاء و جبروتش تکبر و بزرگواری مینمود ابتدا کرد آنچه را اختراع فرمود و ایجاد کرد آنچه را آفرید باینکه آنها را از سر نو بدید آورد بدون مثال و ماندی مانند آنکه چنان باشد که پیشی گرفته شده باشد بچیزی از آنچه آفرید پروردگار ما که قدیم است بلطف ربوبیت و پروردگاری خویش و بعلم آگاهی و اطلاع خود شکافت و گشود و باستواری قدرت و توانائی که دارد آفرید همه آنچه را آفرید و تاریکی شب را بنور عمود صبح شکاف یعنی تاریکی شب را برد و روشنائی روز را آورد پس هیچ تبدیل و تغییر دهنده نیست که خلق او را تغییر دهد یعنی دینی که حق تعالی از برای بندگانش آفریده و این نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید دین خود را که از برای شما مخلوق گردانید یا سزاوار نیست که آن را تبدیل دهید و یا هیچ کس نیست که آن را تبدیل دهد و محو و نابود گرداند و همچنین فقرات بعد از این که میفرماید و تغییر دهنده نیست که صنع او را تغییر دهد و پس اندازه نیست که حکم او را بعقب اندازد و ردکننده نیست که ام رو فرمان او را رد کند و جای راحت و آسایشی از دعوت او نیست و ملک او را زوال و نیستی نباشد و مدتش را انقطاعی نه و او است که خود هستی است در اول و دائمی است که همیشه خواهد بود آنکه بنور خویش در پرده رفته در نزد آفریدگانش در افق مرتفع و عزت بلند و پادشاهی سر بلند و در بالای هر چیزی برآمد و از هر چیزی نزدیک شدن و باین سبب از برای خلقش ظاهر و آشکار شد بی آنکه چنان باشد که دیده شود و آن جناب در نظرگاه بلندتر است پس اختصاص بتوحید را دوست داشت چون بنور خویش در پرده رفت و در بلندی که دارد بلند شد و از خلقش پنهان شد و رسولان را بسوی ایشان فرستاد تا آنکه او را حجت رسا باشد بر خلقش و رسولانش بسوی ایشان گواهانی باشند بر ایشان و در میان ایشان پیغمبران را بر انگیخت در حالتی که مژده دهندگان و ترسانندگان بودند لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ یعنی تا هلاک و نابود شود هر که هلاک شد از روی حجتی ظاهر و زنده شود هر که زنده شد از روی بینه و گواه آشکار و از برای آنکه بندگان بدانند از پروردگار خویش و تعقل نمایند آنچه را که جاهل بودند و آن را ندانسته بودند پس او را به پروردگاری که دارد بشناسند و بعد از آنکه انکار کرده بودند و او را بخدائی یگانه گردانند بعد از آنکه ستیزه کرده و از راه بیرون رفته بودند.

توضیح :

عالم هم بدون ابتدا است و هم بدون سابقه ایجادشده است، این دو کلمه از رسول خدا (ص) تمام معارف بشری را نابود می کند چرا که ایشان اعتقاد ندارند عالم ابتدا دارد و اعتقاد ندارند بدیع است و نوآوری است، از نظر ایشان عالم از چیزی ماخوذ است و آن ذات خدا است که به شکل مخلوقات در آمده است. پس آفرینش صاحب ابتدا است و شروع دارد پس مخلوق خداوند است، حال که خداوند عالم را آفرینش کرده است این عالم نوآوری خداوند است و ماده اولیه نداشته است .

او عالم را ایجاد کرده است بدون وجود مثالی در گذشته برای آن، یا نقشه ای پیش از ایجاد آنها.

قال امیرالمؤمنین علیه السلام :

خلقت را آغاز کرد، و موجودات را بیافرید، بدون نیاز به فکر و اندیشه‌ای، یا استفاده از تجربه‌ای، بی آن که حرکتی ایجاد کند و یا تصمیمی مضطرب در او راه داشته باشد. (خداوند بدون فکر و اندیشیدن عالم را ایجاد کرده است)

نکاتی در باب این فرمایش حضرت امیرالمومنین علیه السلام :

- عالم ابتدا دارد و بدیع است و عالم معدوم بود و سپس به اراده خداوند ایجاد شد .
- بالعکس انسانی که می خواهد صنعتی را ایجاد کند همواره پیش از آن نیازمند به تجربه، اندیشه و نقشه پردازی است .
- مخلوق باید اندیشه کند تا کاری را انجام دهد و اما خداوند متعال بدون نیاز به فکر عالم را ایجاد فرموده است .
- مخلوق نیازمند تجربه است تا کاری را به درستی انجام دهد و اما خداوند متعال برای خلقت اشیاء نیازمند به تجربه نیست.
- خداوند متعال عالم را بدون مواد اولیه ایجاد فرموده است و اما مخلوقات اگر بخواهند چیزی را ایجاد نمایند فقط می توانند من شیء و با وجود مواد اولیه بسازند و صنْع نمایند .

روایتی در باب خلق (ایجاد لا من شیء) و صنْع (ایجاد من شیء)

... وَأَنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَاللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَصَنَعَ لَا مِنْ شَيْءٍ.

حضرت ابوالحسن علیه السلام : هر که چیزی سازد از ماده‌ای سازد ولی خدای خالق لطیف بزرگوار خلقت و صنعتش از ماده‌ای نبوده.

- خالق فقط خداوند متعال است و فقط اوست که لباس هستی به موجودات می پوشاند و خلق لا من شیء انجام می دهد و اما مخلوقات فقط می توانند صنْع نمایند و چیزها را با وجود ماده اولیه ترکیب نمایند و چیز جدیدی بسازند .
- حضرت زهرا سلام الله علیها در ابتدای خطبه فدکیه بر این شأن مخصوص خداوند متعال یعنی خلق لا من شیء تأکید فرموده اند .
- هر ایجاد کننده ای جز خداوند متعال من شیء ایجاد می کند و اما خداوند متعال لا من شیء ایجاد می نماید .
- خلق به معنای حقیقی آن (و نه مجازی) به معنای این است که کسی بتواند چیزی را از عدم به عرصه وجود بیاورد به این معنا که شیئی که نبوده است و معدوم مطلق بوده است ایجاد نماید.
- این که انسان از گل کوزه بسازد، خودروساز از آهن و چوب خودرو بسازد، نانوا از گندم و آب نان درست کند، به معنای حقیقی خلق نیست، خلق به معنای ایجاد و هستی بخشی است یعنی بودن چیزی که مطلقاً نبود و هستی بخشیدن به چیزی که نیست بود.
- خداوند متعال در قرآن کریم نسبت به وجود مقدس حضرت عیسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) می فرماید :

و هنگامی که به اجازه من، از گل چیزی بصورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به اجازه من، پرنده‌ای می‌شد...

- چنانچه دقت می‌فرمایید خلقت پرنده در اینجا توسط حضرت عیسی (علیه السلام) من شیء است و خلقت به معنای ایجاد لا من شیء فقط کار خداوند متعال است.
- ولی خدا و حجج الهی می‌توانند خلق و صنع من شیء انجام بدهند و لکن خلق به معنای ایجاد بدون ماده اولیه فقط کار خداوند متعال است که قدرت او حد ندارد.
- در روایاتی که در آن اشاره شده است اهل بیت علیهم السلام را خالق ندانید منظور همین معنا است که هر چه مخلوقات انجام دهند صنعت و تطور (جابجایی و ترکیب مواد اولیه به یکدیگر) است و مُحال است ما سوی الله (غیر خداوند متعال) بتوانند خلق (به معنای ایجاد لا من شیء) انجام بدهند فلذا خلقت فقط کار خداوند متعال است و عبارت **وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ** در اصطلاح خلقت است اما در حقیقت به معنای صنعت و تطور و ترکیب مواد اولیه چون گل و ساختن چیزی از آن است.

به روایت دیگری در باب مخصوص بودن شأن خالقیت به خداوند متعال دقت نمایید :

أَبِي رَحْمَةَ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ بَشْرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورِ الْعَمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ فِي الرَّبُوبِيَّةِ الْعُظْمَى وَالْإِلَهِيَّةِ الْكُبْرَى لَا يَكُونُ الشَّيْءُ لَّا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَنْقَلُ الشَّيْءُ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إِلَى جَوْهَرٍ آخَرَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَنْقَلُ الشَّيْءُ مِنَ الْوُجُودِ إِلَى الْعَدَمِ إِلَّا اللَّهُ^٨

فضل بن یسار از عبد الله بن سنان نقل می‌نماید که امام جعفر صادق (علیه السلام) در باب ربوبیت عظمی و الهیت کبری فرمود: کسی غیر از خدا چیزی را نه از چیزی (لا من شیء) هستی نمیدهد و غیر از خدا کسی چیزی را از جوهر هستی که دارد بسوی جوهر دیگر نقل نمیکند و کسی نمیتواند که چیزی را از هستی بسوی نیستی نقل کند مگر خدا.

- خداوند متعال اشیاء را در ابتدا بدون مواد اولیه خلق فرموده است.
- طبق تفکرات بشری، خلق من العدم و لا من شیء مُحال است و فلاسفه چنین ایجاد را مُحال می‌دانند!!
- اگر خداوند عالم را از چیزی خلق کرده باشد، این مواد اولیه یا از خارج ذات خود بوده است و یا از ذات خودش بوده است، قطعاً فلاسفه قائل نیستند که این ماده ی اولیه از خارج ذات او بوده است چرا که در این صورت در کنار خداوند موجود ازلی دیگری مفروض خواهد بود و این شرک است و اما اینکه این ماده اولیه اگر از خارج ذات او نبوده است راهی باقی نمی‌ماند جز آنکه از نظر ایشان ماده اولیه عالم از ذات او و صادر از ذات او بوده است!! و این کاملاً باطل است.

- فلاسفه اولین چیزی که از خداوند متعال صادر شده است را عقل اول می نامند و به او صادر نخستین می گویند، بنابر این عقل اول از نظر فلاسفه از ذات خداوند متعال صادر و از او تشعشع یافته است!!
- عرفا (صوفیه) می گویند این ذات (ذات خداوند متعال که وجود مطلق است) به صورت مخلوقات ظاهر شده است و این وجود او است که تعیین می یابد و به صورت موجودات گوناگون ظهور و بروز می یابد !! و این عقیده در مذهب ما عین شرک و کفر است
- در مکتب اهل بیت علیهم السلام هیچ گاه ذره ای اشتراک بین خالق و مخلوق وجود ندارد .
- در مکتب اهل بیت علیهم السلام عالم، خلق خداوند است و لا من شیء ایجاد شده است، اما در تفکرات باطل یونانی و فلسفی ماده اولیه عالم ذات خداوند متعال است چرا که او وجود صرف است و مصدر (محل صدور) عالم جز ذات او نیست .
- اگر ماده اولیه عالم از ذات خداوند متعال باشد این به معنای متجزی بودن (دارای اجزاء و ابعاض بودن) ذات خداوند متعال است، اگر ذات خداوند متعال متجزی باشد نیازمند به اجزاء خود و محدود می گردد و چون ذات نیازمند نمی تواند خدا باشد این عقیده باطل و مردود است .
- تنها سخن و عقیده ای که از هر ایرادی مصون است این است که خلق خداوند متعال لا من شیء باشد .

----- پایان جلسه دوم -----

جلسه سوم :

عناوین مطالب این جلسه :

فلق بدیع و ایجاد لا من شیء

بیزاری اهل بیت علیهم السلام از کسانی که ایشان را فلق و رازق می دانند

کلام علامه مجلسی (ره) در باب فالقیت خداوند متعال و نفی فالقیت از اهل بیت علیهم السلام

در جلسه گذشته بیان شد که خداوند حقیقتاً خالق عالم است، عالم و موجودات نبوده اند و خداوند عالم و موجودات را هست فرموده است به روایتی در این باب دقت فرماید

...خَلَقَ الْخَلْقَ فَكَانَ بَدِيئاً بَدِيْعاً اَبْتَدَأَ مَا اَبْتَدَعَ وَ اَبْتَدَعَ مَا اَبْتَدَأَ وَ فَعَلَ مَا اَرَادَ وَ اَرَادَ مَا اسْتَرَادَ ذَلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ.

امام حسن مجتبی سلام الله علیه : آفریده ها را آفرید و آغازگر نوآوری بود، به آنچه نوآوری داشت آغازید و به آنچه آغازید نوآوری نمود. آنچه که خواست انجام داد و آنچه را فزونی بخشید اراده کرد، این است خداوند پروردگار جهانیان

توجه کنید اهل بیت علیهم السلام چگونه مباحث توحیدی را مطرح می فرمایند و راه برداشت های غلط را می بندند تا برخی نیابند تفکرات انحرافی تصوف یا فلاسفه را حمل بر سخنان معصوم علیه السلام کنند . بحث آفرینش بحث صدور از ذات نیست که فلاسفه مطرح می کنند و بحث آفرینش ظهور ذات خدا به صورت اشیاء در مراتب و تعینات نیست که عرفا مطرح می کنند، بلکه بحث آفرینش بحث ایجاد است .

آغاز خداوند با نوآوری است و بدون نقشه و فکر می باشد، لذا آفرینش او بدیع است و بدینا انجام می شود، لذا خلق نبوده اند و خداوند آنها را بدون ماده اولیه هست نموده است.

فلاسفه هرگز عالم را نو و صاحب ابتدا نمی دانند بلکه عالم را مأخوذ و مقتبس از ذات خداوند می دانند!! فلاسفه خداوند و مخلوقات را در وجود مشترک می دانند به این معنا که خداوند را هم سنخ با موجودات می دانند .

پس بنا بر این روایت شریفه تمام عالم که همگی خلق خدا است، صاحب ابتدا و حادث است و قدیم نیست، و ثانیاً این عالمی که نبوده است و خداوند ایجاد فرموده است بدیع است یعنی از ذات او صادر نشده است بلکه ایجاد فرموده است و لا من شیء و بدون ماده اولیه هست فرموده است .

وَأَنَّ كُلَّ صَانِعٍ شَيْءٍ فَمِنْ شَيْءٍ صَنَعَ وَاللَّهُ الْخَالِقُ اللَّطِيفُ الْجَلِيلُ خَلَقَ وَصَنَعَ لَأَمِنْ شَيْءٍ.^۹

حضرت ابوالحسن علیه السلام : هر که چیزی سازد از ماده ای سازد ولی خدای خالق لطیف بزرگوار خلقت و صنعتش از ماده ای نبوده.

همچنین بنا بر این روایت شریفه خلق لا من شیء فقط کار خداوند است و هیچ کس در این امر با خداوند شریک نیست لذا هر صانعی غیر از خداوند من شیء ایجاد می کند و اختراع می نماید .

لَا يُكُونُ الشَّيْءُ لَأَمِنْ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَنْقَلُ الشَّيْءُ مِنْ جَوْهَرِيَّتِهِ إِلَى جَوْهَرٍ آخَرَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا يَنْقَلُ الشَّيْءُ مِنَ الْوُجُودِ إِلَى الْعَدَمِ إِلَّا اللَّهُ^{۱۰}

کسی غیر از خدا چیزی را نه از چیزی (لا من شیء) هستی نمیدهد و غیر از خدا کسی چیزی را از جوهر هستی که دارد بسوی جوهر دیگر نقل نمیکند و کسی نمیتواند که چیزی را از هستی بسوی نیستی نقل کند مگر خدا.

۹ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۱۹

۱۰ التوید (للمصدق)، ص: ۶۸

خلق من شیء از باب مجاز، خلق است اما از باب حقیقت خلق نیست، یعنی به عنوان مثال از باب مجاز به یک کوزه گر می گوئیم خالق کوزه اما در حقیقت کوزه گر صانع کوزه است و او سازنده ی آن است نه خالق آن، یعنی مواد اولیه در اختیار او قرار گرفته بعد این مواد را با یکدیگر ترکیب نموده و منظم نموده و کوزه را درست نموده است نه آنکه آن را ایجاد کرده باشد لا من شیء، لذا فقط ذات خداوند متعال است که اشیاء و موجودات را بدون ماده اولیه ایجاد می کند و می آفریند .

همچنین است وقتی در قرآن کریم خداوند متعال عیسی مسیح علیه السلام را خالق نام می برد به معنای حقیقی خلق یعنی ایجاد لا من شیء نیست بلکه باز به معنای تطوّر و صنعت و ایجاد من شیء است :

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ

و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می گوید:) من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد

بنابراین حقیقت خلق فقط برای خداوند متعال است، و خالق بودن عیسی مسیح علیه السلام در اینجا فقط به معنای مجاز است که همان صنعت و تطوّر و ایجاد من شیء است پس ما نمی توانیم همچنین بگوئیم که اهل بیت علیهم السلام خالق هستند، ایشان نیز به همین برهان توان ایجاد لا من شیء ندارند و ممتنع است بتوانند خلق نمایند .

حال ممکن است سوال شود چه فرقی بین ایجاد من شیء توسط اهل بیت علیهم السلام با ایجاد من شیء توسط کوزه گر وجود دارد ؟

پاسخ : در این تولید و صنعت تفاوت بسیار است، اهل بیت علیهم السلام به اعجاز صنعت می فرمایند و چیزهایی به وجود می آورند همچون درست نمودن پرنده ی حقیقی از گل اما کوزه گر، کوزه را به غیر اعجاز و به صورت عادی ترکیب می کند و می سازد . پس درست است که خلق هر دو (هم کوزه گر و هم اهل بیت علیهم السلام) من شیء است اما ایجاد من شیء توسط اهل بیت علیهم السلام و اولیاء خدا معجزه است .

در کتاب اعتقادات توحید صدوق (ره) مرحوم صدوق روایتی از وجود مقدس امام رضا علیه السلام نقل می فرمایند :

وَكَانَ الرَّضَا - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ فِي دُعَائِهِ:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أBRَأُ إِلَيْكَ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ، فَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أBRَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ ادَّعَوْا لَنَا مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ. اللَّهُمَّ إِنِّي أBRَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا فِينَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا. اللَّهُمَّ لَكَ الْخَلْقُ وَ مِنْكَ الْأَمْرُ، وَ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. اللَّهُمَّ أَنْتَ خَالِقُنَا وَ خَالِقُ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ وَ آبَائِنَا الْآخِرِينَ.»

اللَّهُمَّ لَا تَلِيقُ الرَّبُّوبِيَّةُ إِلَّا بِكَ، وَلَا تَصْلُحُ إِلَّا إِلَهِيَّةُ إِلَّا لَكَ، فَأَلْعَنَ النَّصَارَى الَّذِينَ صَغَرُوا عَظَمَتَكَ، وَالْعَنَ الْمُضَاهِينَ لِقَوْلِهِمْ مِنْ بَرِيَّتِكَ. اللَّهُمَّ إِنَّا عَبِيدُكَ وَأَبْنَاؤُ عَبِيدِكَ، لَا نَمْلِكُ لِنَفْسِنَا ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا. اللَّهُمَّ مَنْ زَعَمَ أَنَّ أَرْبَابَ فَحْنٍ إِلَيْكَ مِنْهُ بَرَاءٌ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ إِلَيْنَا الْخَلْقَ وَعَلَيْنَا الرِّزْقَ فَحْنٌ إِلَيْكَ مِنْهُ بَرَاءٌ كِبْرَاءَةَ عِيسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مِنَ النَّصَارَى. اللَّهُمَّ إِنَّا لَمْ نَدْعُهُمْ إِلَى مَا يَزْعُمُونَ، فَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا يَقُولُونَ وَاعْفِرْ لَنَا مَا يَزْعُمُونَ. رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاغْرًا كَفَّارًا^{۱۱}

امام رضا علیه السلام: و حضرت امام رضا علیه السلام مکرر در دعای خود میگفت: پروردگارا من تبری و تحاشی میکنم بخدمت تو از قدرت و قوت که نیست یار و قوتی مگر بتو، پروردگارا من بیزارم از آن کسانی که ادعا مینمایند برای ما چیزی را که حق ما نیست خداوندا من بیزاری که ما در خود ندانسته ایم، پروردگارا من بیزارم از آن کسانی که سابق میبوده اند خداوندا سزاوار نمیشود میجویم بخدمت تو از آنها که در باره ما گفتند سخنی را که ما نگفته ایم در باره خودمان **خدایا آفرینش مر تراست و روزی دادن مر تو را تو را بندگی مینمائیم و از تو مدد میجوئیم**، خدایا توئی خالق ما و خالق پدران ما که سابق میبوده اند خداوندا سزاوار نمیشود خداوندی مگر بتو، و درست نمی آید خدائی مگر برای تو، پس لعنت فرما آن نصاری را که عظمت تو را کوچک یاد نمودند، و لعن فرما شبیه گویندگان سخن آنها را از جمله خلائقت، خدایا ما یا بندگان توایم و بندگان زادگان تو، اختیار نداریم برای خودمان ضرری را و نه نفعی را و نه مرگی را و نه زندگی ای را و نه زندگی بعد از مردنی را، **خداوندا هر که پنداشت که ما خدایانیم، ما از او بیزاریم، و هر که پنداشت که رجوع آفریدگان به سوی ما است و عهده روزی دادن بر ما است ما از او بیزاریم**، چون بیزاری عیسی بن مریم علیه السلام از نصاری، خدایا ما دعوت نکرده ایم آنها را به آنچه میندازند، مگر ما را آنچه میگویند و بیامر ما را گناه آنچه می پندارند، پروردگار من مگذار بر روی زمین دیاری از کافرین را که اگر تو بگذاریشان گمراه میکنند بندگان را، و فرزند نمی آورند مگر نابکار کفر شعاری را.

همچنین این دین خداوند متعال است که به اهل بیت علیهم السلام تفویض شده است نه امر خلق و رزق مخلوقات که در روایات متعدد این مسئله به روشنی بیان شده است. و باز ممکن است عده ای سوال نمایند که چه اشکالی بر این مطلب وارد است که بگوییم به اذن خداوند متعال خلق به معنای ایجاد لا من شیء به اهل بیت علیهم السلام واگذار شده است؟ خداوند اهل بیت علیهم السلام را خلق کرده و بعد به ایشان اذن داده تا ایشان لا من شیء ایجاد کنند؟

در پاسخ می گوییم: خلق لا من شیء جز توسط خداوند مُحال است، زیرا اگر مثلاً اهل بیت علیهم السلام بخواهند باذن الله خلق لا من شیء بنمایند باید اولاً بیاندیشند و فکر کنند مانند آنکه بیاندیشند که بخواهند آسمان را خلق کنند همین که به آسمان اندیشه نمایند تا بعد آن را ایجاد نمایند (بالفرض که بتوانند که مُحال است) این به معنای همان خلق من شیء است گرچه همین نیز عقلاً مُحال است. اما همین که اهل بیت علیهم السلام محدود هستند اراده ایشان به معنای اندیشه و کشیدن نقشه است و اگر هم بالفرض بتوانند بعد از کشیدن نقشه ایجاد کنند خود همین امر ایجاد من شیء است. پس عقلاً مُحال است خداوند به موجودی اذن خلق لا من شیء بدهد چرا که هر موجودی

محدود است و قوای او نیز محدود است، لذا موجودی که قوای او محدود است نمی تواند خلق لا من شیء داشته باشد و خلق لا من شیء فقط مخصوص موجودی است که لا حد له و محدود نیست.

برخی از عُلات می گویند این که ما اهل بیت علیهم السلام را خالق می دانیم به این معنا است که خداوند اهل بیت علیهم السلام را از نور ذات خود خلق فرموده است، و آنگاه اهل بیت علیهم السلام، عالم را از این نور ذات خود خلق نموده اند!! سخنی که در نهایت بطلان است در پاسخ می گوئیم: این سخن هم فساد در توحید است و هم توهین به اهل بیت علیهم السلام می باشد، خداوند اهل بیت علیهم السلام را نیز لا من شیء ایجاد فرموده است نه از تکه ای یا نوری از ذات خود، چرا که اگر اهل بیت علیهم السلام از ذات خداوند خلق شده باشند ذات باری تعالی مرگب از اجراء خواهد شد و ذات مرگب محدود و ترکیب است و نیازمند به ترکیب کننده دارد و دیگر چنین ذاتی نمی تواند خدا باشد!!

مرحوم مجلسی در اعتقادات می فرماید (مضمون): ما قائل نیستیم که اهل بیت علیهم السلام خالق عالم هستند و به روایاتی که حافظ رجب برسی نقل نموده است اعتنا نمی کنیم.

و لا تعتقد انهم خلقوا العالم بامر الله تعالى فانا قد نهينا في صحاح الاخبار عن القوال به. ولا عبرة بما رواه البرسی و غیره من الاخبار الضعیفة^{۱۳}

علامه مجلسی (ره): مبدا اعتقاد داشته باشی که ائمه علیهم السلام به امر خداوند تعالی عالم و جهان هستی را خلق کرده اند، چرا که در روایات صحیح از این اعتقاد نهی و منع شده ایم، روایات ضعیفی هم که شیخ رجب برسی (صاحب مشارق الانوار) و غیر او در این باره آورده اند، قابل اعتنا نیست

----- پایان جلسه سوم -----

جلسه چهارم:

عناوین مطالب این جلسه:

تعریفی کوتاه و پر مغز از توحید و عدل

توهم ابن عربی و آفوند ملاصدرا در ذات خداوند و نتایج باطل در خداشناسی ایشان

اثبات خداوند بدون تشبیه و تعریف و حد زدن به ذات او

روایتی است بسیار ارزشمند از مولای ما امیرالمومنین علیه السلام در کتاب شریف نهج البلاغه که هر چند بسیار کوتاه است اما اقیانوسی از معارف در دل آن قرار داده شده است :

و سئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ فَقَالَ (عليه السلام) التَّوْحِيدُ أَلَّا تَتَوَهَّمَهُ وَالْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمَهُ^{۱۴}

از توحید و عدل از آن حضرت (امیرالمومنین علیه السلام) سؤال شد، فرمود: توحید آن است که خدا را در وهم نیاوری، و عدل آن است که او را متهم نکنی.

توضیح :

تمام مباحث اعتقادی به صورت فشرده در این سخن مولانا امیرالمومنین علیه السلام آمده است، اینجا است که می گوئیم کلام اهل بیت علیهم السلام هم معجزه است چرا که تفسیر قرآن است و آن هم بهره ای از اعجاز دارد، حقیقتا کدام دانشمند می تواند با ۴ کلمه این همه مباحث را مطرح کند ؟ کدام دانشمند می تواند با ۴ کلمه تمام مباحث توحیدی و عقیدتی را در یک چهارچوب قرار بدهد چرا که توحید و عدل مادر تمام مباحث اعتقادی است مثلاً قیامت و معاد زیر مجموعه بحث عدل قرار می گیرد و نبوت و امامت زیر مجموعه بحث توحید و خداشناسی قرار می گیرد ! لذا تمام مباحث اعتقادی یا زیر مجموعه بحث توحید است و یا زیر مجموعه بحث عدل است .

توحید آن است که بشر در رابطه با خداشناسی دچار توهم نشود، در این جلسه اشاره ای مختصر به این حدیث می کنیم اما در جلسات آینده ان شاء الله بحث را گسترش می دهیم . هر چه انسان در رابطه با خداوند و صفات الذات و صفات الفعل او بیاندیشید، اندیشه های او با توجه هب آنچه‌هایی است که حسّ نموده و تجربه کرده است مثلاً آنچه انسان در رابطه با قدرت خداوند توهم و تصور می کند با توجه به معنا و مفهوم قدرتی است که در مخلوقات خدا دیده است، ما می‌گوییم خداوند قدرت دارد اما مفهوم قدرت در پدیده ها برای ما مشخص شده است، پس از قدرت مفهومی در ذهن ما ایجاد می شود به نام قدرت، یک نفر می تواند وزنه ای ۱۰۰ کیلویی را بالای سر ببرد و دیگری فقط می تواند وزنه ی ۲۰ کیلوگرمی را بالای سر ببرد، ما مفهوم قدرت و تفاوت قدرت ها و شدت و ضعف آنها را از مقایسه این دو و از افعال اینها متوجه می شویم. لذا از آنجا که آنچه ما در رابطه با خداوند متعال می گوئیم با توجه به مخلوقات و قیاسات بین آنها است پس ما هر چه در رابطه با خداوند بیاندیشیم، توهمی بیش نیست و زمانی که ثابت شود خداوند غیر مخلوقات خود است و مابین با مخلوقات است بنابراین فکر و اندیشه ما در رابطه با خدا واقعی نیست و خدا غیر آن چیزی است که ما می اندیشیم و در ذهن و قلب ما خطور می کند

این روایت از وجود مقدس امام باقر سلام الله علیه دقت فرماید : و فی کلام الإمام أبی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام إشارة إلى

هذا المعنى حيث قال كلما ميزتموه بأوهامكم في أدق معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود إليكم و لعل النمل الصغار تتوهم أن الله تعالى زبائتين فإن ذلك كمالها و يتوهم أن عدمها نقصان لمن لا يتصف بهما و هذا حال العقلاء فيما يصفون الله تعالى به انتهى كلامه صلوات الله عليه و سلامه ١٥

امام باقر عليه السلام: هر چه را که دقیقترین معانیش به اوهام خود شناختید ساخته ی- ذهن- شماست که به شما برمی گردد چه بسا مورچه ی ریز، خیال می کند که همانا برای خداوند متعال نیز دو تا شاخک است. چرا که شاخک داشتن کمال خودش است و خیال می کند که شاخک نداشتن نقصان است برای آنکه شاخک ندارد. حال عقلا نیز در توصیف خداوند متعال به همین گونه است.

اگر شما بنشینید و بیاندیشید و تفکر و توهم در رابطه با ذات خداوند متعال بکنید نتیجه مردود است چرا که آنچه به دست می آید مخلوق ذهن شما است و حتی اگر در دقیقترین معانی توهم کرده باشید همگی ساخته ذهن شما است و به شما باز می گردد و در حقیقت شما خالق آن چیز هستید و آن چیز ارتباطی به ذات خداوند متعال ندارد. همانطور که مورچه تمام توان خود را در شاخک هایش می بیند در رابطه با خداوند متعال هم توهم می کند که کمال خداوند همین کمال خود است اما در شدت بسیار زیادتر از کمال او.

همچنین است آنچه ابن عربی (بزرگ صوفیه و عرفا) در کتب خود در رابطه با خداوند متعال ترسیم نموده چیزی جز اوهام و توهمات او نیست که هرگز مطابق با واقع نیست!! چرا که ما راهی به سوی واقع نداریم. اینکه او مقامات برای ذات خداوند متعال تعریف می کند مانند مقام احدیت، مقام واحدیت، مقام الوهیت، مقام تجلی و بروز اعیان در عالم خارج و مرتبه یافتن تعینات از عالم مجرد محض تا عالم ناسوت و مادیات همگی توهمات او است که راهی به سوی واقع و حقیقت خداوند متعال ندارد. هر شهودی نسبت به ذات خداوند متعال به معنای تعیین پذیر بودن ذات خداوند متعال است و ذاتی که تعیین پذیر و محدود باشد دیگر خدا نیست!!

ابن عربی حتی در کتاب خود برای ذات خدا، رنگ تعریف می کند و این شهودات همه تعیین است و تعیین در رابطه با ذات خداوند متعال چیزی جز توهم و خیال نیست چرا که ذاتی که فراتر از مقدار و اجزاء است (متجزی و مقداری نیست و مجرد است) تعیین پذیر نیست و به حد در نمی آید.

جناب آخوند ملاصدرا نیز که در تفکرات بسیار و امदार ابن عربی است نیز به شهود قائل است و ایشان در کتاب اسفار اربعه خود چنین می گویند:

" فكذاك هداني ربِّي بالبرهان النير العرشي الى صراط مستقيم، من كون الموجود والوجود منحصرا في حقيقة واحدة شخصية، لا شريك له في الموجودية الحقيقية ولا ثاني له في العين وليس في دار الوجود غيره ديار، و كلما يترآى في عالم الوجود انه غير الواجب المعبود، فانما هو من ظهورات ذاته و تجليات صفاته التي هي في الحقيقة عين ذاته" ١٦

١٥ بار الأنوار (ط - بيروت)، ج ٤٤، ص: ٢٩٣

١٦ الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية (الأربعة) ج ٢ ص ٢٩٢

ترجمه :

اینچنین خداوند مرا با برهان آسمانی نورانی هدایت کرد به سوی صراط مستقیم که وجود و موجود منحصر است در حقیقت واحد شخصیه و در موجودیت حقیقی کسی شریک او نیست ... و در دار وجود غیر او دیار (موجودی) نیست و هر چه در عالم وجود مشاهده می شود که غیر خداست پس آنها ظهورات ذات خدا و تجلیات صفات خداوند هستند که در حقیقت عین ذات خدا هستند !!

نقد :

پس اوج مباحث ملاصدرا به اینجا می رسد که خداوند متجزی است، زمانی که عالم، ظهورات ذات او تعالی باشد این ذات چطور می تواند متجزی نباشد !!؟ وقتی فلسفه ملاصدرا در اوج خود متصل به عرفان ابن عربی می شود نتیجه آن می شود که یک موجود بیشتر در عالم نیست و همه ی چیزهایی که ما غیر خدا می پنداریم در واقع خود خدا است که به صورت این موجودات تجلی یافته است و این نتیجه ی توهم در ذات خداوند متعال است و حضرت امیر سلام الله علیه می فرمایند توحید آن است که خداوند را توهم نکنید !!

لذا در حین اینکه ذات خداوند را نمی توان تعریف نمود و در رابطه با او توهم نمود و عقل راهی به سوی شناخت کنه او ندارد، در عین حال عقل به تعلیم حجج الهی علیهم السلام، خداوند را اثبات می نماید بلا تشبیه.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى عَنْ هِشَامِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ قَالَ الْعَبَّاسِيُّ قُلْتُ لَهُ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَمْرَنِي بَعْضُ مَوَالِيكَ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ قَالَ وَمَنْ هُوَ قُلْتُ الْحَسَنُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ فِي أَيِّ شَيْءٍ الْمَسْأَلَةُ قَالَ قُلْتُ فِي التَّوْحِيدِ قَالَ وَ أَىُّ شَيْءٍ مِنَ التَّوْحِيدِ قَالَ يَسْأَلُكَ عَنِ اللَّهِ جِسْمٌ أَوْ لَا جِسْمٌ قَالَ فَقَالَ لِي إِنَّ لِلنَّاسِ فِي التَّوْحِيدِ ثَلَاثَةَ مَذَاهِبٍ مَذْهَبُ إِبْنَاتٍ بَشِيبَةٍ وَمَذْهَبُ النَّفْيِ وَمَذْهَبُ إِبْنَاتٍ بَلَا تَشْبِيهِ فَمَذْهَبُ الْإِبْنَاتِ بَشِيبَةٍ لَا يَجُوزُ وَمَذْهَبُ النَّفْيِ لَا يَجُوزُ وَالطَّرِيقُ فِي الْمَذْهَبِ الثَّلَاثِ إِبْنَاتٍ بَلَا تَشْبِيهِ.^{١٧}

گفت عباسی یعنی ابراهیم بن هاشم گفت که بآن حضرت یعنی ابو الحسن حضرت امام رضا (ع) عرض کردم که فدای تو کردم بعضی از موالیات مرا امر کرده که ترا از مسأله سؤال کنم فرمود که آن بعض کیست عرض کردم حسن بن سهل فرمود که آن مسأله در چه چیز است عباسی میگوید که عرض کردم در توحید فرمود که چه چیز از توحید عرض کردم ترا سؤال میکند از خدا که جسم است یا جسم نیست عباسی میگوید که حضرت بمن فرمود که مردم را در توحید سه مذهب است یکی مذهب اثبات با تشبیه و دیگری مذهب نفی و سیم مذهب اثبات بدون تشبیه پس مذهب اثبات با تشبیه روا نباشد و مذهب نفی نیز جائز نیست و طریق درست در مذهب سیم باشد.

برخی از سخنان فلاسفه و عرفا و انحرافات شدید آنها در بحث عدل :

ابن عربی می گوید: انسان همانند عروسک خیمه شب بازی می ماند که حرکاتش جملگی نه از خود که از خیمه شب باز است.^{۱۸}

• عرفا قائل به این مطلب هستند که فعل انسان برای خدا است!!

ابن عربی می گوید: اثبات هر گونه قدرت برای انسان ادعای بی دلیل و برهان است.^{۱۹}

شیخ محمود شبستری می گوید:

کدامین اختیار ای مرد عاقل * کسی را کو بود بالذات باطل

هر آن کس را که مذهب غیر جبر است * نبی فرمود کو مانند گبر است^{۲۰}

• می گوید کسی که ذاتش مال خود نیست چگونه می توانیم بگوییم فعل او برای خود او است؟! در ادامه حدیثی جعلی درست می کند و به پیغمبر (ص) نسبت می دهد که پیغمبر فرموده است کسی را که مذهبش غیر جبر است او مانند گبر و بی دین است!! و امیرالمومنین علیه السلام می فرماید عدل آن است که خداوند را متهم نکنید!

حافظ می گوید:

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ * تو در طریق ادب باش گو گناه من است^{۲۱}

اقای طباطبایی می گوید:

در جهان خارج هیچ فعلی نیست مگر فعل خداوند سبحان، و این حقیقتی است که برهان و ذوق هر دو بر آن دلالت دارد.

• مستحضرید اگر فعل انسان برای خداوند باشد چرا باید خداوند انسان را مجازات کند و اصلاً مجازات الهی چه معنایی پیدا می کند؟ ما می گوئیم در جهان خارج انسان فعل اختیاری دارد اما به توانی که خداوند به او داده است افعال را انجام می دهد و دلیل واضح آن عقل و وجدان است. اینکه انسان پس از بسیاری از افعال پشیمان می شود و دیگران او را در بسیاری از موقف ها به خاطر افعالش سرزنش می کنند دلیلی واضح برای اختیار انسان می باشد.

۱۸ الفتوات المکیه ج ۳ ص ۶۸

۱۹ الفتوات المکیه ج ۱ ص ۱۴

۲۰ کلشن راز بخش ۳۸

۲۱ دیوان حافظ: غزل ش ۵۳

۲۲ رسائل توبیدی

آقای حسن زاده آملی می گوید :

فاعل در هر موطن اوست و موثری جز وی نیست.^{۲۳}

مولوی ابن ملجم را در مثنوی تبرئه می کند و فعل او را فعل خدا می داند و می گوید :

هیچ بغضی نیست در جانم ز تو

زانک این را من نمی دانم ز تو

آلت حقی تو فاعل دست حق

چون زخم بر آلت حق طعن و دق

.....

لیک بی غم شو شفیع تو منم

خواجه روحم نه مملوک تنم

- همچنین می بینید او روایتی از قول امیرالمومنین علیه السلام جعل می کند که من شفیع تو خواهم بود در قیامت چرا که تو فاعل این فعل نبودی و تو اختیار نداشتی !!

----- پایان جلسه چهارم -----

جلسه پنجم :

عناوین مطالب این جلسه :

نکاتی در رابطه با نطبه ا نهج البلاغه

كُلُّ معروف بنفسه مصنوع

در خطبه ۱ نهج البلاغه چیزی حدود ۱ صفحه از سخنان حضرت امیرالمومنین علیه السلام در رابطه با توحید می باشد، که اگر هزار جلد کتاب در رابطه با این معارف نوشته شود حقّ مطلب ادا نخواهد شد، در بخشی از آن امام علیه السلام می فرماید: **وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ** / و غایت یگانه دانستنش اخلاص به او، و حدّ اعلاّی اخلاص به او نفی صفات (زائد بر ذات) از اوست.

کمال اخلاص در این است که همه ی صفات را از خداوند نفی کنیم و تا این نفی صورت نگیرد ما به اخلاص نخواهیم رسید، همانطور که می دانید در روایات دیگری معصومین علیهم السلام خداوند متعال را به صفاتی متصف فرموده اند اما چرا در اینجا امام کمال اخلاص را نفی هرگونه صفت از خداوند می داند، این مسئله نیازمند به توضیح است.

امام علیه السلام در ابتدای این خطبه می فرماید: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَهُ الْقَائِلُونَ وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ** / حمد مخصوص خداوندی است که سخنوران هرگز توانایی مدح و ستایش و سپاسگزاری از او را ندارند یعنی هر آنچه ما در ستایش او بگوییم حق سپاسگزاری را به جا نیاورده ایم و ما عاجزیم و هرگز مدح ما و ستایش ما و ستودن ما از خداوند حق ستایش نخواهد بود. و هرگز کسی نمی تواند شمارش کند نعمت های بیکران خدا را.

و می فرماید: **وَلَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ الَّذِي لَا يَدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ**

و کوشندگان حقّش را ادا نکنند خدایی که اندیشه های بلند او را درک ننمایند، و هوش های ژرف به حقیقتش دست نیابند

خداوند متعال آن موجودی است که افکار ژرف هرگز به او نمی رسد، خداوند کسی است که او را درک نمی کند همت های قوی و افکار قوی و دست غواصان و کسنی که غور می کنند تا به مباحث عمیق توحیدی برسند به او نمی رسد لذا بشر نمی تواند ذات خدا را بشناسد و هر چه تلاش کند ذات خداوند برای او غیر قابل شناخت است و حتی ما نمی توانیم کیفیت فعل خداوند را بفهمیم و همانطور که خداوند متعال در ذات و صفاتش مابین با مخلوقات است، فعل او نیز غیر فعل مخلوقاتش می باشد. پس قوی ترین اندیشه ها راهی به سوی درک خدا ندارد و نمی توانند ذات و صفات او را در مرحله ی شناخت و چارچوب شناخت قرار بدهند.

امام رضا علیه السلام می فرماید: **كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ**^{۲۴}

هر شناخته شده ای به خودش و به ذاتش مصنوع و ساخته شده است و خالق نمی تواند باشد.

عرفا و صوفیه ذات خدا را قابل شهود و شناخت می دانند و ابن عربی می گوید من ذات خدا را شهود کردم و دیدم که او به این رنگ بود و به فلان شکل بود!! کسی که از مکتب انبیاء و اهل بیت علیهم السلام دور شود معلوم است که دچار این خزعلات می شود!!

امیرالمومنین علیه السلام راه را بر این خزعلات بسته است، توحید آن است که خدا را توهم نکنید و بدانید فکرهای بسیار ژرف راهی به سوی شناخت ذات او ندارد.

هر چیزی که ما به ذاتش بشناسیم به این معنا است که ابتدا و انتهای آن را در یافتیم، و وقتی ابتدا و انتهای برای او متصور بود به معنای محدود بودن او خواهد بود و هر چیزی که محدود باشد نمی تواند ازلی باشد چرا که در عداد مخلوقات قرار می گیرد.

وقتی فلاسفه می خواهند ذات خداوند را معرفی کنند می گویند خداوند وجودی دارد، همانطور که آسمان و زمین و ... وجودی دارند اگر چنانچه شما محدودیت را از این هستی و این وجود بردارید می شود وجودی نامحدود که آن به زعم فلاسفه مساوی با وجود خدا است. بعد مطرح می کنند مرتبه ی شدیده ی وجود مساوی با خداوند است که در دین اسلام به آن نام الله گذاشته شده و فلاسفه به آن واجب الوجود می گویند این واجب الوجود زمانی که در مراتب ضعیف قرار می گیرد و از شدتش کاسته می شود، می شود همین مخلوقات و اوج فلسفه ی صدرا همین وحدت مشکک وجود است!! که البته در جایی نیز وحدت شخصی وجود را نیز او تصدیق می کند و معنای آن این است که یک حقیقت در عالم بیشتر نیست و این حقیقت است که واقعیت دارد و سواى این حقیقت هیچ موجودی موجودیت ندارد و آنچه که ما می گوئیم موجودات دیگر از باب مجاز است و نه از باب حقیقت!! ماه و کوه و ستاره و دریا و شیطان همه از باب اعتباریات و توهمات است و حقیقت به زعم آن ها فقط خداوند است و زمانی که عارف به فنای فی الله می رسد این تعینات را بر می دارد و فقط خدا می بیند.

لذا اوج فلسفه ملاصدرا همین وحدت شخصی وجود است که با ابتدایی ترین مبانی توحیدی اهل بیت علیهم السلام در تضاد است، استاد ملاصدرا، ابن عربی است و ارزشی که او برای ابن عربی قائل است برای بوعلی قائل نیست. لذا آنچنان ابن عربی را به اوج می برد که در جلد نهم اسفار اربعه سخن خود را با سخن ابن عربی تمام می کند و نه سخن اهل بیت علیهم السلام!!

همین ابن عربی در اوج وقاحت کتاب خود حدیثی از اسرائیلیات (بافته های یهود) در رابطه با خداوند نقل می کند و می گوید خداوند بعد از خلقت عالم در روز فلان استراحت کرد و پای خود را روی پای دیگرش انداخت!! او در جای دیگر به شیعیان شدیدترین توهین ها را می کند و می گوید گروهی از اولیاء الله به نام رجیون شیعیان را در عالم شهود به شکل خوک دیدند!! آن کسی که نتوانسته است تشخیص بدهد که خداوند قابل شهود و رویت در خواب نیست و متوکل حقیقتاً از ظالمین به حق اهل بیت علیهم السلام است نزد ملاصدرا از برترین اساتید است. (یعنی ابن عربی)

امیرالمومنین علیه السلام آب پاکی بر دست تمام ایشان می ریزد و می فرماید خداوند آن موجودی است که هیچ همتی به او نمی رسد و او را درک نخواهد کرد!! اینها مبانی توحید اهل بیت علیهم السلام است که راه را بر ما می بندند که به توهمات و شرک دچار نشویم.

عقل به تعلیم وحی می گوید این عالم نمی تواند منهای ایجاد کننده باشد و می گوید همانطور که کوزه ای که می بیند منهای کوزه گر نمی تواند باشد این عالم هم بدون صانع نمی تواند باشد، اگر این خالق شبیه ما بود حکم ما را پیدا می کرد پس این صانع نباید شبیه ما باشد که

اگر باشد او نیز نیازمند خالق دیگر است لذا هر گونه سنخیت (اشتراک در ماهیت) بین ما و او عقلاً مُحال است پس او هست اما نمی دانیم چگونه است و چیست، نتیجه آنکه کمال این معرفت تصدیق به وجود او است.

----- پایان جلسه پنجم -----

جلسه ششم:

عناوین مطالب این جلسه:

نکاتی در رابطه با فراری از قطبه انبیا (ع)

انحرافات فلاسفه و عرفا در زهدی کردن شناخت و معرفت خدا

عمل قاعده‌ی علیت بر خداوند متعال و فلقت جهان

شرم داشتن آقای حسن زاده آملی از گفتن لا اله الا الله

روایاتی در باب عظمت کلمه لا اله الا الله

این مباحث که در این جلسات بررسی کردیم به ما مبانی می دهد که به واسطه ی آن دچار لغزش نشویم و صحیح را از باطل تشخیص بدهیم ان شاء الله . وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: **الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ**^{۲۵} / خدایی که اندیشه‌های بلند او را درک ننمایند، و هوش‌های ژرف به حقیقتش دست نیابند!! لذا هیچ کدام از خواصان دنیای علم راهی به سوی فهم ذات و صفات خداوند متعال ندارند!! طبق مبانی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام قوای بشر هیچ راهی به سوی شناخت ذات خداوند متعال ندارد پس نه با قوای فکری، نه با قوای قلبی و نه با هیچ قوه ای توان شناخت ذات او را ندارد، همانگونه که میبینیم در تفکرات بشری چه انحرافات دچار آنها شده است و عرفا که نهایت کار ایشان شهود قلبی است پذیرش کلام ایشان مساوی نفی مبانی توحیدی اهل بیت علیهم السلام است .

^{۲۵} نهج البلاغه (للصبي صالح)، ص: ۳۹

کسانی که صاحب استعدادهای بسیار قوی هستند هر چه همت به خرج دهند و تلاش کنند و به قوای ظاهری یا باطنی خودشان فشار بیاورند تا تصویری از خداوند در قلبشان نقش ببندد و در قلبشان ذره ای روزنه وارد شود که خداوند معروف ایشان شود هرگز چیزی از ذات او درک نمی کنند پس چنانچه این چارچوب ها در دست ما باشد هیچ گاه بین حق و باطل گیر نخواهیم کرد.

کسی که ۳۰ سال فلسفه خوانده است اکنون نمی داند که چه تفکرات انحطاطی را در قلب خود راه داده که خدا را ذهنی و قیاسی کرده است، ما با اطمینان کامل و با یقین قطعی می گوئیم این مباحث فلاسفه و عرفا باطل است، همانطور که اگر یک ساختمان کج باشد هر عاقلی به آن نگاه کند با قطعیت و یقین می گوید این ساختمان کج است ما نیز خط کش اهل بیت علیهم السلام در توحید در دستمان حاضر است و به واسطه ی آن با یقین و قطعیت می توانیم مباحث باطل توحیدی را از مباحث صحیح تمیز بدهیم و مشخص کنیم.

خداوندی که هیچ فکر و اندیشه ای به او راه ندارد ما نمی توانیم او را ذهنی و فرمولی کنیم و او را در قاعده ی علیت بگنجانیم، خداوند در قاعده ی علیت نمی گنجد و خداوند خالق است و پدیده ها مخلوقند. طبق قاعده ی علیتی که از پدیده ها اخذ شده است و سپس این فرمول را به خداوند حمل کرده اند مانند آنکه بخار از آب خارج می شود و باران از ابر خارج می شود می گویند ما نیز از دل خداوند صادر شده ایم، در حالیکه بخار و باران خلق آب و ابر نیست بلکه تطور و برآمده از همان آب و ابر است که به شکل بخار و باران بیرون آمده است اما مخلوقات از دل خداوند صادر نشده اند، زمانی که علت تام و کامل می شود مانند آنکه آب به ۱۰۰ درجه می رسد لاجرم بخار از آن صادر می شود، ایشان (یعنی فلاسفه و عرفا) همین قاعده را به خداوند و مخلوقات تعمیم داده اند و حمل کرده اند و می گویند ما از سنخ خداوند هستیم و تمام پدیده ها و موجودات هم سنخ خداوند هستند و همانگونه که بخار بر اساس قاعده ی علیت که وقتی علت تام شد خود به خود معلول بوجود آمد، مخلوقات نیز از دل خداوند متعال صادر شده اند و هم سنخ او می باشند!!! و بعد می گویند معلول مرحله ی ضعیف شده ی علت است مانند آنکه بخار همان مرحله ی ضعیف شده ی آب است همانگونه که در قوس نزول موجودات از خداوند صادر شده اند در قوس صعود نیز به خداوند بر می گردند و خود دوباره خدا می شوند!! العیاذ بالله. شما خدا را ذهنی کردید و با توجه به یک قاعده در طبیعت خداوند را نیز به آن قاعده تعمیم دادید!! شما به چه حقی و با کدام مجوزی این قاعده را به خداوند سبحان حمل کردید؟ مگر امیرالمومنین علیه السلام نفرمودند که **الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمِ وَلَا يَنَالُهُ عَوَّصُ الْفِطْنِ**؟! با توجه به این قاعده ی علیت که فلاسفه و عرفا در طبیعت مشاهده کرده اند گفته اند ما تراوش ذات خداوند هستیم پس نتیجه آنکه ما کاملاً سنخیت با خداوند متعال داریم لذا وجود و هویت و حقیقت ما همان علتی است که ضعیف شده است و ملاصدرا بارها در اسفار مطرح می کند که معلول چیزی جز همان علت ضعیف شده نیست!! در نزد فلاسفه خلق و خلقت بی معنا است و صدور و خلق در حقیقت دو چیز کاملاً جدا هستند. آنها (فلاسفه) می گویند ما با خدا در وجود مشارکت داریم و شریک داریم لذا با او سنخیت داریم العیاذ بالله. آنها طبق همین قواعد خود وحدت مشککه وجود را مطرح می کنند و می گویند ذات خداوند آن وجودی است که بسیار قوی است سپس این وجود در مرتبه ی تنزل ذاتی در هر مرتبه ای که صادر شده است ضعیف تر شده است پس همه ی موجودات همان وجود خدا هستند لکن تشکیک است و ذو مراتب است و هر مرحله ی پایین نسبت به مرحله ی بالاتر ضعیف تر است و مرحله ی بالاتر قوی تر است تا برسد به ذات خداوند متعال. العیاذ بالله.

ملاحظه فرمودید که خداوند چگونه ذهنی می شود و باید سوار بر قاعده های ساخته ی ذهن بشر گردد!! لذا علت و معلول با خالق و مخلوق یکی نیستند و مخلوقات از ذات خدا خارج نشده اند و بدون نقشه ی قبلی ایجاد شده اند و هیچ سنخیتی بین ایشان و خداوند متعال وجود

ندارد و مخلوقات چون نشأت گرفته از ذات خداوند متعال نیستند، همگی حادث هستند و شروع دارند و قدیم نیستند. اما در تفکرات فلسفی و عرفانی اشیاء از ذات خداوند صادر شده اند و خداوند مضطر در ایجاد موجودات بوده است چرا که او همیشه علت تامه بوده است بنابراین صدورات خداوند همگی ازلی است لذا عالم در نظر فلاسفه قدیم است و نه حادث.

ایشان ظواهر متواتر روایات را اگر خلاف قواعد فلسفی باشد کنار می گذارند و می گویند ما دلیل عقلی بر قدیم بودن عالم داریم!! وقتی می گوئیم روایات متواتر اثبات می کنند که عالم حادث است ایشان این مطلب را قبول نمی کنند غافل از آنکه برهان و دلیل حادث بودن عالم نیز در روایات به کرات و مراتب بیان شده است و یکی از این براهین این است که عقل عالم را حادث می داند و اگر عالم قدیم باشد این عالم دیگر نمی تواند مخلوق خدا باشد و اگر مخلوق خدا نباشد در جنب خدا قرار می گیرد و اگر مخلوق خدا نباشد پاره ای از ذات خدا می شود و اگر پاره ای از ذات خدا باشد، ذات او متجزی می گردد و اگر ذات او متجزی باشد مرکب خواهد بود و ذات مرکب محدود و نیازمند است و ذات نیازمند و محدود مخلوق است و دیگر خالق نیست!!

می گوئیم خالق بودن خداوند و مخلوق بودن پدیده ها هیچ ارتباطی با سنخیت و علت و معلول و زایش و تولد از ذات ندارد، در مساله ی علیت فلسفی عالم قدیم می شود و عالم زاییده از ذات خدا می گردد و خداوند مضطر و مجبور می گردد و پدیده ها عین و یا هم سنخ خداوند قرار می گیرند!!

در دیدگاه فلاسفه خداوند فاعل مضطر است چون علت تامه است اما در خالقیت خداوند در مکتب اهل بیت علیهم السلام، او خالق صاحب اراده و اختیار است و زمین تا آسمان بحث علیت با خالقیت خداوند متعال فرق دارد لذا از آنجا که خط کش اهل بیت علیهم السلام در دستان ایشان نبوده و نمی خواهند این خط کش را به دست بگیرند و میخواهند با قواعد متخذ از فلسفه یونان به معرفت و شناخت خداوند متعال بپردازند، مباحث ایشان سراسر بر از معانی و عقاید باطل و انحرافی است.

آقای حسن زاده آملی بر اساس همین مبانی فلاسفه و عرفا می گوید: **الهی! از گفتن نفی و اثبات شرم دارم که اثباتیم «لا إله إلا الله» را دیگران بگویند و الله را حسن^{۲۶}**

به زعم استاد حسن زاده آملی غیر خدایی وجود ندارد که بخواهیم اثبات کنیم، چیزی جز الله وجود ندارد لذا من حسن فقط می گویم الله!!

استاد حسن زاده از گفتن کلمه شریفه لا اله الا الله شرم دارد یعنی آن را کوتاه در بیان مقصود می داند این در حالی است که رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: نه من و نه گویندگان قبل از من، چیزی همانند(کلمه) لا اله الا الله نگفته اند.

و حضرت امام رضا(علیه السلام) از آباء و اجداد طاهرين خود(علیه السلام) تا حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) و آن حضرت از رسول(صلی الله علیه و آله و سلم) و آن حضرت از خدای عزوجل که فرمود:

كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي^{۲۷}

۲۶ الهی نامه/ ۶۶ و ۶۸، شماره ۱۳۷۲.

۲۷ عیون اخبارالرضا(علیه السلام) / ۲ / ۱۳۵

آیا مهم ترین و اساسی ترین شعار توحید ((لا اله الا الله)) نیست؟ مگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: ((قولوا لا اله الا الله تفلحوا))؟! لابد استاد هنگام اذان و اقامه بسیار شرمگین می شوند زیرا این کلمه تکرار می شود و در نماز و تشهد و نیز تسیحات اربعه. در هر صورت خدای عزوجل و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه ی معصومین (علیهم السلام) و تمام مؤمنین از گفتن این جمله نورانی شرم نمی کنند، ولی آقای حسن زاده شرم می کنند!

لا اله الا الله کلمه ای است که خداوند در قرآن کریم به آن شهادت داده است و فرموده است :

شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^{۲۸}

خداوند، گواهی می دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، (هر کدام به گونه ای بر این مطلب)، گواهی می دهند؛ در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد؛ معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.

قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ سَيْفٍ حَدَّثَنِي أَخِي عَلِيُّ بْنُ سَيْفٍ عَنْ أَبِيهِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الصَّبَّاحِ قَالَ حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مَنْ أَبِي أَنْ يَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.^{۲۹}

- انس بن مالک از پیغمبر در تفسیر کُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ نقل کرده که فرمود مقصود کسی است که ابا دارد بگوید لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ عَنِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مُسْلِمِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.^{۳۰}

رسول خدا (صلی الله علیه و اله) فرمود: «بهترین عبادتها گفتن لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است.»

----- پایان جلسه ششم -----

۲۸ آل عمران: ۱۸

۲۹ (الأمالي) (للصدوق)، النص، ص: ۱۹۸

۳۰ (التوحيد) (للصدوق)، ص: ۱۸

چارچوب در معارف اهل بیت علیهم السلام

توحید اهل بیت علیهم السلام کجا و توحید فلاسفه و عرفا کجا؟!

انصرافات در مکتب مولوی و ابن عربی و ملاصدرا

معنای هو معکم این ما کنتم

اهل بیت علیهم السلام معارف و توحیدشان چارچوبی دارد که چنانچه این چارچوب را بدانیم و متوجه شویم دیگر به راحتی دچار خطا و اشتباه نمی شویم و مانند کسانی نخواهیم بود که شهرت و نبوغ شخصیت ها، ایشان را فریب داده و به راحتی در مقابل کلمات ایشان خضوع می کنند و کلام ایشان را بدون دلیل می پذیرند .

پیروان ملاصدرا و طرفداران او انکار می کنند که مکتب او در مبانی معرفتی در تضاد و مغایرت صد در صد با مکتب خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام است و دلیل این مطلب آن است که شخصیت ملاصدرا برای ایشان عظیم جلوه کرده و امکان خطا از طرف او را بعید می دانند!! دلیل دیگر آن است که شاقول معارف اهل بیت علیهم السلام و توحید اهل بیت علیهم السلام در دست ایشان نیست لذا در تشخیص دچار مشکل می شوند و نمی دانند آن توحیدی که مبانی آن خلق لا من شیء است کجا و آن توحیدی که مبانی آن صدور ذات به صورت اشیاء است کجا! آن توحیدی که مطرح می کند که قوای بشر (ظاهری و باطنی) راهی به سوی خدا ندارد کجا و آن مباحث و عرفان و عقایدی که مطرح می کند با شهود می توان ذات خدا را وجدان کرد کجا!؟

همین که ما تبعیت نسبت به آموزه های اهل بیت علیهم السلام داشته باشیم و به ایشان به عنوان معلمان الهی بنگریم و حق را منحصر در این خاندان بدانیم همین ابتدای شاگردی این مکتب، این مسائل برای ما مشخص و واضح خواهد شد .

مثلا اینکه مولوی در ابتدای مثنوی می گوید :

بشنو این نی چون شکایت می کند

از جداییها حکایت می کند

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند

در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

او می گوید مثال ما با خداوند متعال که از ذات او به دور افتاده ایم مثال همان نی است که از نیستان به دور افتاده است، آن نی که به دست نوازنده افتاده و او را می نوازند و ناله ای و حزنی از درون آن بیرون می آید که چرا مرا از نیستان دور کردید و بریده اید و این ناله ی بشر نیز به دلیل آن است که می گوید چرا مرا از ذات خدا جدا کرده اند و بریده اند؟! این همان خداشناسی صوفیانه و غلط است که ذات خداوند را مرکب و متجزی معرفی می کند و ذات مرکب ذاتی است که محدود و مخلوق است و نمی تواند خدا باشد!! و حرف باطل دیگر آن است که اشیاء و ما سوی الله را صادر یافته از ذات خداوند می دانند و نه ایجاد شده و آفریده شده به صورت لا من شیء!!

بنابر این عرفا و فلاسفه زمانی هم که بحث از خلق می کنند و واژه ی خلق را برای پدیده ها استعمال می کنند از باب مجاز بیان می کنند چرا که واژه ی خلق را اگر در مفردات راغب اصفهانی هم جستجو بنمایید می گوید آن موجودی که نبوده و ایجاد شده است بدون سابقه بنابر این اگر فلاسفه می گویند ما نیز مخلوقات خدا هستیم منظور ایشان تجلی ذات خدا است!!

لذا پایه های توحید اهل بیت علیهم السلام نجات دهنده است و ما را به عدم پیروی از کسانی چون مولوی و ابن عربی که متوکل را جزء اولیاء الله می داند و در کتاب خود به شیعیان توهین نموده و می گوید رجیون (که به زعم او از اولیاء الله هستند) شیعیان را به شکل خوک دیده اند و انحرافات متعدد و فراوانی دارد و ما در کتاب ابن عربی از نگاهی دیگر به آن پرداختیم سوق می دهد .

امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: **مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُزَايَلَةٍ**

با هر چیزی است ولی منهای پیوستگی با آن، و غیر هر چیزی است اما بدون دوری از آن

صوفیه و فلاسفه که آیات قرآن را به بازی می گیرند یکی از آیاتی که مطرح می کنند که ادعا میکنند خداوند عین اشیاء است این آیه است که: **وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ**: و هر جا باشید او با شما است، می گویند این که خداوند با تمام اشیاء است یعنی از اشیاء جدا نیست و جدا

نبودن خداوند از اشیاء یعنی او عینیت با اشیاء دارد و لیکن در یک مرحله اشیاء می شوند خدا (منهای تعین و حدود) اما همین اشیاء با حدود می شوند خودشان !!

آیاتی از سوره مبارکه حدید :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند؛ و او عزیز و حکیم است.

همین تسبیح گفتن و سبح به معنای عدم سنخیت بین خالق و مخلوق است

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيَمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (الحدید/۲)

مالکیت (و حاکمیت) آسمانها و زمین از آن اوست؛ زنده می کند و می میراند؛ و او بر هر چیز توانا است!

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (الحدید/۳)

اول و آخر و پیدا و پنهان اوست؛ و او به هر چیز داناست

معرکه ای که صوفیه و فلاسفه با تفسیر به رای این آیه راه انداختند عجیب است اما اهل بیت علیهم السلام این آیه را تفسیر فرموده اند و این آیه به هیچ وجه به این معنا نیست که او اول و آخر و ظاهر و باطن هر چیز است !! ابن عربی می گوید این آیه دلالت بر وحدت وجود می کند پس در عالم فقط خدا است و تجلیات همان ذات پس دوئی بین ما و خدا نیست مگر به اطلاق و تقیید!

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ مَيْمُونِ الْبَانِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ - هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ فَقَالَ الْأَوَّلُ لَا عَنْ أَوَّلٍ قَبْلَهُ وَ لَا عَنْ بَدَأٍ سَبْقَهُ وَ آخِرٌ لَا عَنْ نِهَائِهِ كَمَا يُعْقَلُ مِنْ صِفَاتِ الْمَخْلُوقِينَ وَ لَكِنْ قَدِيمٌ أَوَّلٌ وَ آخِرٌ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ بِلَا بَدَأٍ وَ لَا نِهَائِهِ لَا يَقَعُ عَلَيْهِ الْحُدُوثُ وَ لَا يَحُولُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۳۳

میمون البان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم در پاسخ کسی که از تفسیر فرموده خداوند هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ (اوست ابتدا و پایان)، در سوره حدید آیه پرسید، فرمود: خداوند نخستینی است که قبل از او اولی نبوده، و آغازی بر او مقدم نبوده (از چیزی قبل از خود بوجود نیامده) است و پایانی است که انتها بودنش از جهت ختم نیست، آن گونه که از صفت آفریدگان بنظر می آید (چنان که گویند: فلانی آخرین فرزند فلان است از حیث اینکه دیگر بعد از او فرزندی نداشته است) و لکن خدا قدیم اول (دیرینه ای است که هیچ چیز قبل از او نبوده و هیچ چیز

بر او پیشی نگرفته بود.) و آخری است جاودانه و زوال ناپذیر که همیشه بوده و هست و خواهد بود، بدون ابتدا و انتها، پدید آمدن بر او وارد نیست، از حالی به حال دیگر نگردد، و آفریننده همه چیز است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (الحديد/۴)

او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز [= شش دوران] آفرید؛ سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت)؛ آنچه را در زمین فرو می‌رود می‌داند، و آنچه را از آن خارج می‌شود و آنچه از آسمان نازل می‌گردد و آنچه به آسمان بالا می‌رود؛ و هر جا باشید او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست!

لذا اینکه خداوند با تمام اشیاء است به معنای قرین بودن خداوند با اشیاء نیست و تباین او با اشیاء سبب نشده است که سیطره ی او بر مخلوقات از بین برود بلکه او علم دارد به تمام اشیاء و صفات و احوالات آنها و احاطه ی علمی دارد به تمام ما سوی .

----- پایان جلسه هفتم -----

جلسه هشتم:

عناوین مطالب این جلسه :

موجودات گواه بر وجود آفریننده

عدم امکان بوجود آمدن نظم و تدبیر به صورت خود به خود و تصادفی

حادث بودن مخلوقات شاهدهی بر ازلی بودن خداوند

در خطبه ۱۵۲ نهج البلاغه امیرالمومنین علیه السلام چارچوب ها و مبانی توحید اهل بیت علیهم السلام را مطرح می فرمایند و حقیقتا این خطبه از خطب بسیار مهم در باب تبیین مبانی توحید اهل بیت علیهم السلام است ایشان می فرمایند :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالِّ عَلَىٰ وَجُودِهِ بِخَلْقِهِ وَبِمُحَدَّثِ خَلْقِهِ عَلَىٰ أَرْزَلِيَّتِهِ وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَىٰ أَنْ لَا شَبَّهَ لَهُ لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ وَلَا تَحْجِبُهُ السَّوَاتِرُ لِأَفْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ وَالْحَادِّ وَالْمَحْدُودِ وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ الْأَحَدِ بِلَا تَأْوِيلٍ عَدَدٍ وَالْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَنَصَبٍ وَالسَّمِيعِ لَا بِأَدَاةٍ وَالْبَصِيرِ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ وَالشَّاهِدِ لَا بِمُمَاسَّةٍ وَالْبَاطِنِ لَا بِتَرَاخِي مَسَافَةٍ وَالظَّاهِرِ لَا بِرُؤْيَيْهِ وَالْبَاطِنِ لَا بِلَطَافَةٍ بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا وَالْقُدْرَةُ عَلَيْهَا وَبَانَ الْأَشْيَاءِ مِنْهُ

بِالْخُسُوعِ لَهُ وَالرُّجُوعِ إِلَيْهِ مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ وَمَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْلَهُ وَمَنْ قَالَ كَيْفَ فَقَدْ اسْتَوْصَفَهُ وَمَنْ قَالَ أَيْنَ فَقَدْ حَيَّزَهُ عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ وَرَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ وَقَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورٌ

سپاس خدای را که با مخلوقاتش بر وجود خود راهنماست، و به حادث بودن موجودات بر ازلی بودنش دلیل است، و به شبیه بودن آفریده‌ها با یکدیگر نشان دهنده اینکه او را شبیهی نیست. حواس او را درک نمی‌کنند، و حجابها او را نمی‌پوشانند، چرا که بین آفریننده و آفریده شده، و تعیین کننده حدود و محدود شده، و پروردگار و پروریده تفاوت است. یکتاست نه بر اساس عدد، و خالق است نه با حرکت و رنج، شنواست نه با ابزار، بیناست نه با برهم زدن چشم، حاضر است نه با مماس بودن، جداست نه با دوری مسافت، آشکار است نه به دیدن، پنهان است نه به لطافت و ظرافت. به غلبه و قدرت بر اشیاء جدای از آنهاست، و اشیاء جدای از اویند به فروتنی و بازگشت به او.

آن که توصیفش کند محدودش نموده، و آن که محدودش کند به شمارش آورده، و آن که او را به شمار آورد ازلی بودنش را ابطال کرده. آن که بگوید چون است؟ وصفش را خواسته، و هر که بگوید کجاست؟

برایش مکان قرار داده. دانا بوده وقتی که معلومی نبوده، پروردگار بوده زمانی که پروریده وجود نداشت، توانا بوده آن گاه که مقدوری نبوده است.

توضیح :

همه ی مخلوقات خداوند دلالت دارند که خدایی وجود دارد، عقل با استدلالات متعدد خداوند متعال را ثابت می کند و در مباحث گذشته بیان شد که عقل خداوند متعال را اثبات می کند اما در رابطه با ذات و کیفیت صفات الهی نمی تواند سخنی بگوید چرا که راهی به سوی شناخت ذات او ندارد. او کسی است که تمام مخلوقاتش گواه بر این هستند که خدایی در عالم وجود دارد وقتی ما شب و روز را می بینیم و این دقت و عظمت را در شب و روز مشاهده می کنیم عقل اعتراف می کند که خدایی هست که این شب و روز را اینگونه تقدیر فرموده و خلق نموده است . حقیقتا انسان هایی که منکر خداوند هستند کور هستند چگونه انسانی که با دیدن یک متر دیوار که با نظم و ترتیب مصالح آن بر روی هم چیده شده است معترف به مصنوع بودن و نیاز به صانع آن است اما چگونه می پذیرد این همه عظمت و نظم در عالم خود به خود بوجود آمده است؟!

اگر یک صفحه مطلب منظم از جمله شعر، نظم یا نثری که مرتب باشد و یا ... را ببینید چند درصد امکان دارد که این نوشتار خود به خود بوجود آمده باشد؟ هیچ انسان عاقلی نمی پذیرد این نوشتار بدون نویسنده و خود به خود به وجود آمده باشد!!

اگر یک میلیارد صفحه توسط هزاران تاییست بدون فکر و اندیشه و به صورت تصادفی تایپ شود خواهید دید که حتی یک صفحه از این یک میلیارد صفحه به صورت یک صفحه ی منظم که معانی مشخص و واضح داشته باشد و نظم مشخصی داشته باشد بوجود نمی آید لذا تصادف هیچ گاه یک چیز منظم و شگفت انگیز و قابل توجه را ایجاد نمی کند .

شب و روز و عجایبی که خداوند در وجود انسان و حیوانات و آسمان ها و زمین و دریا قرار داده است همگی انسان را مقرر به این مطلب می کند که خالقی حکیم عالم را خلق و تقدیر نموده است و هیچ گاه این مخلوقات و موجودات با اتفاق و تصادف به وجود نیامده اند!

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که مخلوقات او دلالت بر وجود او در عالم می کنند اما این مخلوقات گزارشی از ذات و صفات او نمی دهند، اینکه برخی عرفا یا فلاسفه مطرح کرده اند همین که مخلوقات دلالت بر وجود خداوند می کنند این به این معنا است که سنخیتی بین خالق و مخلوق وجود دارد مثلاً جناب آقای سید جلال الدین آشتیانی در یکی از کتب خود مطرح می کند که مگر در آیات و روایات به صورت متعدد نیامده است که خلقت آسمان و زمین همگی نشانگر وجود خداست، پدیده ها هم خداوند را اثبات می کنند هم می گویند که خداوند هم سنخ پدیده ها است!! بعد می گویند اینکه به واسطه ی مخلوقات می توانیم خداوند را ثابت کنیم حتما سنخیتی بین خداوند و مخلوقات هست زیرا خداوند فقط به واسطه ی مخلوقات شناخته می شود!! اما امیرالمومنین علیه السلام فرموده اند که مخلوقات گزارشی از ذات و کیفیات صفات خداوند می دهند مخلوقات تنها می گویند که مُحال است ما خود به خود بوجود آمده باشیم و ما صانع داریم و ما خداوند است، ما مخلوقیم و خالق ما خداوند است، ما ایجاد شده ایم و ایجاد کننده ی ما خداست و مخلوقات فقط این را می گویند که در عالم خداوندی است نه آنکه بگویند ما ویژگی ها و خصوصیات داریم که این ویژگی ها و خصوصیات العیاذ بالله در خدا هم هست!!

در ادامه امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

وَبِمُحَدَّثِ خَلْقِهِ عَلَىٰ أَرْزَلَيْتِهِ وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَىٰ أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ

و به اینکه مخلوقات حادث هستند گواهی است بر اینکه خداوند متعال حادث نیست و آفریده های نو به نو دلالت بر ازلیت خداوند دارند و حمد برای خداوندی است که با ایجاد پدیده های نو که حادث اند این را می رساند که خود ازلی است، و طبق نصوص متعدد اسلامی که قبلاً بیان شد که ما حدود ۵۰۰ حدیث در باب حدوث عالم داریم که خداوند تنها ذاتی است که قدیم است و تمام موجودات غیر از او همگی حادث اند، و اگر حادث نباشند آنها هم خدا می شوند و اگر ما سوی الله حادث نباشند و قدیم باشند و آنها هم خدا شوند موضوع خدا دیگر منتفی خواهد بود زیرا تعدد خدایان تحدّد است (حد می آورد) امکان ندارد که دو موجود در عالم به عنوان خدا باشند و این دو موجود لا حدّ باشند، همین که می گوئیم دو خدا، به این معنا است که این از آن جدا است و برای هر کدام حدّ و جودی معین نموده ایم و محدود نمی تواند ازلی و قدیم باشد. بنا براین تمام این مجموعه موجودات حادث باید به یک موجود ختم شوند که او دیگر حادث نباشد زیرا اگر او نیز حادث باشد ما به تسلسل دچار می شویم و تسلسل نیز عقلاً باطل است.

همه ی موجودات حادث اند، نبودند و بعد بوجود آمدند و خداوند ایشان را ابتدا و ایجاد نمود نه از چیزی (لا من شیء)، بر خلاف آن فلاسفه معتقدند عقول عشره مجرداتی هستند که از ازل با خدا بودند!!

اما هر قدیمی که از ازل با خدا فرض شود در واقع جزئی از خدا است و این عقیده از لوازم متجزی دانستن خداوند است در حالیکه خداوند واحد است و اجزاء ندارد. مخلوق به معنای آن چیزی است که خداوند او را پدید آورده و ایجاد کرده است بنابراین عالم حادث است.

خداوند متعال اگر موجودات ازلی داشته باشد نمی توان گفت آن موجودات مخلوقات خداوند هستند و ناچاراً باید بگویند این ها اشعات ذات هستند!! زمانی که عقول عشره به زعم فلاسفه تشعشات ذات خداوند باشند آن ذات متجزی است و امکان ندارد موجودی صدور از ذاتش ممکن باشد و آن موجود متجزی نباشد. و موجود متجزی حتما مرکب و محدود است و ابتدا دارد و نیازمند است و بالنتیجه فلاسفه فهمیده اند یا نفهمیده اند، خدایی محدود و مقداری و عددی و نیازمند تصور کرده اند!!

سوالی پیش می آید که چرا عالم حادث است؟ زیرا ما سوی الله همه موجودات مقداری و متجزی و دارای ابتدا هستند و فقط خداوند ازلی است چرا که موجودات حادث همگی باید به یک موجود ازلی برگردند و این اضطرار عقل است و حادث ها نمی توانند وجودشان متوقف بر وجود دیگری شود و تمام این مجموعه باید به یک وجود ازلی ختم شوند که او خود ابتدا ندارد و ازلی است.

پس بنا به فرمایش امیرالمومنین علیه السلام حدوث عالم گواه بر این مطلب است که او ازلی است و عقل اضطراراً حکم می کند که عالم حادث است زیرا اگر حادث نباشد قدیم می شود و اگر قدیم باشد یا قدیم مستقل است و یا قدیمی است که بخشی از ذات خداوند است و این هم باطل است و ناچاراً عقل حکم می کند که عالم حادث است و لا جرم حکم می کند که این عالم باید سببی داشته باشد که او خود حادث نیست و ابتدا ندارد و ذات او مسبوق به عدم نیست.

----- پایان جلسه هشتم -----

جلسه نهم:

عناوین مطالب این جلسه:

ادامه بحث فطبه ۱۵۱ نهج البلاغه

عدم شباهت بین خالق و مخلوق

افتراق بین صانع و مصنوع

در خطبه ی ۱۵۲ نهج البلاغه به این فراز مهم رسیدیم که حضرت فرمودند: **وَ بَاشْتَبَاهِهِمْ عَلَيَّ أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ،** و این که پدیده ها به هم شباهت دارند دلالت دارد که او شباهت با پدیده ها ندارد، از مهمترین ارکان معارف و توحید اهل بیت علیهم السلام این است که نفی تمام شباهت ها با خداوند متعال شده است، پدیده ها یی که ویژگی های گوناگونی دارند و در بسیاری از چیزها با یکدیگر شباهت دارند این مطلب دالّ بر این است که همه ی آن ها مخلوق و مصنوع صانع و خالق هستند بنابراین خالق آن ها نباید مثل آن ها باشد و با آن ها شباهت داشته باشد زیرا اگر چنین باشد او هم در صف مخلوقین و مصنوعین قرار می گیرد و جزئی از همین مجموعه قرار خواهد گرفت.

در حالی که خداوند خالق است که هیچ گاه مخلوق واقع نمی شود و صانع است که هیچ گاه مصنوع نمی باشد بنابراین او هیچ شباهتی با مخلوقات خود ندارد و این مسئله ای است که می بینید در مکاتب بشری پذیرفته شده است و مکاتب بشری خدا را شبیه مخلوقات معرفی کرده اند

در ادامه می فرماید: **لَا تَسْتَلِمُهُ الْمَشَاعِرُ وَلَا تَحْجِبُهُ السَّوَاتِرُ لِإِفْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ وَالْحَادِّ وَالْمَحْدُودِ وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ**

حواس او را درک نمی کنند، و حجابها او را نمی پوشانند، چرا که بین آفریننده و آفریده شده، و تعیین کننده حدود و محدود شده، و پروردگار و پروریده تفاوت است!

مشاعر و حواس او را در نمی یابند و درک نمی کنند، چشم و پوست و بینی و گوش و همه ی حواس جزء مشاعر ما است که سبب می شود ما نسبت به جهان خارج از وجودمان آگاهی پیدا کنیم، مشاعر بشر دو گونه است الف - مشاعر ظاهری مثل همین بویایی، شنوایی، بینایی و مانند آن و ب - مشاعر باطنی که همان عقل و قلب انسان است، در توحید اهل بیت علیهم السلام نه مشاعر ظاهری و نه مشاعر باطنی نمی توانند خداوند را درک کنند و او را بشناسند و ذات او را درک نمایند. اگر در روایات متعدد اهل بیت علیهم السلام آمده است که خداوند وصف نمی شود و آن به این معنا است که قوای بشر نمی توانند ذات او را درک کنند زیرا توصیف کردن خداوند یعنی محدود ساختن خداوند زیرا مشاعر چیزهایی را می توانند توصیف کنند که آنها حدی داشته باشند اما در فلسفه خداوند را توصیف می کنند به حقیقت وجود و می گویند این حقیقت وجود در مراتب عالی اش مطلق است و هیچ گونه تعیینی ندارد و زمانی که این حقیقت وجود در مراتب ضعیفتر قرار میگیرد می شود مخلوقات !!

در فلسفه صدرایی خداوند حقیقت الوجود تعریف شده که در مراتب ضعیفه اش همان وجود موجودات است!! آیا این چیزی جز محدود ساختن خدا است؟ و چیزی جز هم سنخ دانستن خداوند با مخلوقات است؟ آیا شما از کجا می گویند خداوند حقیقت الوجود است؟ اگر منظور از حقیقت الوجود این باشد که خداوند حقیقتا در عالم هست این معنای حقیقت الوجود نمی دهد که در مراتب اضعفش بشود وجود موجودات!! آری در روایات آمده خداوند شیء است نه مانند اشیاء به این معنا که موجودیت او غیر قابل انکار است اما آن موجودی که هست ما هیچ گونه گزارشی از ذات و صفات او نمی توانیم بدسیم و شیئیت در رابطه با خدا یعنی او وجود دارد و ما طرد می کنیم عدم را از او.

این حقیقت الشیئیه که در روایات آمده است در رابطه با خداوند متعال به معنای آن است که او معدوم نیست اما هیچ سنخیتی هم با مخلوقات ندارد بنابراین او شیء است اما لا کالاشیاء و لکن حقیقت الوجودی که ملاصدرا مطرح می کند خداوند در آن می شود خود اشیاء و عین و مثل اشیاء. پس شیئیت در رابطه با خداوند یعنی او معدوم نیست یعنی او هست اما لا کالاشیاء و این که او را حقیقت الشیئیه نامیده اند به این معنا است که او معدوم نیست و موجودیت او وابسته به خود است و نه به دیگران.

زمانی که سخنان امیرالمومنین علیه السلام در بین ما است و همگی دلالت واضح بر بطلان فلسفه و تصوف دارند چرا ما به سراغ دیگران می رویم؟! فلاسفه خدا را حقیقت الشیئیه نام می برند و این حقیقت در مرحله عالی تعیین ندارد و شدید است و در مراتب تنزل و صدورات که

به صورت معلول و علت های طولی در می آید تا به عالم ماده و عناصر می رسد خداوند وجودش بسیار ضعیف می شود و بعد برای او مثال خورشید و نور شمع می زنند به این معنا که وجود ما مانند نور شمع است و وجود او مانند نور خورشید.

اما عرفان اصطلاحی و بزرگان آن چون ابن عربی و مولوی و عطار و ... می گویند قلب انسان خداوند را شهود می کند در حالی که لا تسلّمه المشاعر .

قلب ما و عقل ما با یقین می گویند در عالم خدایی هست که هرگونه نواقص از او دور است و در ادامه حضرت می فرمایند :

لَا تَحْجِبُهُ السَّوَاتِرُ لِأَفْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ

سواتر او را در حجب و پوشش قرار نمی دهند چرا که بین آفریننده و آفریده شده قطعا فرق وجود دارد .

درست است که مشاعر به سوی او راهی ندارند اما خداوند قابل اثبات است و هرگز پوشش ها او را پنهان نمی کنند آیا حال که مشاعر به سوی او راهی ندارند دیگر در رابطه با ذات او هیچ چیز نمی توان گفت ؟ خیر ما او را وصف می کنیم به آنچه او خود را برای ما وصف نموده است مانند : لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد.

نکته ی بعدی این است که ما با وجود براهین متعدد تمام نقص ها را از ذات خداوند دور می دانیم و در عین حال علم و قدرت و حیات را برای او اثبات می کنیم و البته نمی گوئیم این علم و قدرت و حیات مثل علم و قدرت و حیات مخلوقات است .

نه عقل و نه قلب هرگز نمی تواند بپذیرد که این همه عظمت ها به خودی خود ایجاد شده باشد، خیر اینها را خالق ی ایجاد کرده است که حکیم و توانا است و نقصی در او راه ندارد، درست است که عقل ما ذات او را درک نمی کند اما خداوند پنهان نیست به این معنا که تمام ذرات عالم فریاد می زنند هو الحق

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ۝۳۳

مسلمانا در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی) برای خردمندان است.

حقیقت خدا را هیچ چیز و هیچ کس نمی تواند پنهان کند و همان آنتیست هایی که دوست دارند به عیاشی و عیش و نوش بپردازند و در ظاهر خدا را انکار می کنند در باطن و در انتهای قلب می گویند هو الحق . درست است که عقل ما ذات او را درک نمی کند اما حقیقت خدا غیر قابل پوشش و انکار است .

این که خداوند شباهت به مخلوقات ندارد و موجودات نمی توانند کنه او را درک کنند و اینکه ایجاد شدن پدیده ها دلالت بر ازلیت او می کنند همه ی این ها به این جهت است که فرق است بین صانع و مصنوع.

فلاسفه و عرفا می گویند صانع خود را به صورت مصنوع در آورده است و آن موجودی که خود حدی ندارد خود را به صورت تعینات و محدودات در مراحل تجلی و تنزل ذاتی ظاهر ساخته است لذا اگر چنین سخنی را بپذیریم خداوند مرکب و متجزی خواهد شد و مرکب و متجزی خدا نمی تواند باشد .

نتیجه آنکه از ارکان مهم توحید اهل بیت علیهم السلام افتراق بین صانع و مصنوع و عدم هر گونه شباهت بین خدا با ما سوی می باشد .

----- پایان جلسه نهم -----

جلسه دهم:

عناوین مطالب این جلسه :

تکمیل عقاید شنبی بر قرآن و روایات کار فلاسفه و عرفا

ادامه فرارهایی از نطبه ۱۵۲ نهج البلاغه

معنای واحد

معنای سمیع و بصیر بودن خداوند متعال

معنای ظاهر و باطن بودن خداوند متعال

تکمیل مباحث نطبه ۱۵۲

فلاسفه و عرفا مسلمان عموماً مباحثی را مطرح می کنند سپس آن مباحث را بر قرآن و روایات تحمیل می کنند و بعد ادعا می کنند آنچه ما با ذهن و فکر و شهود به آن رسیدیم روایات و نصوص نیز تأیید نموده اند! در حالیکه چنین روشی کاملاً خطا است ایشان سخنان خود را تحمیل بر قرآن و روایات می کنند و کسانی که مبانی توحید اهل بیت علیهم السلام را بدانند به راحتی حکم به باطل بودن این روش می کنند چرا که این روش به تحریف سخنان خدا و پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام می انجامد .

کسانی که مبانی توحید اهل بیت علیهم السلام را می دانند نه دچار غلو می شوند و نه دچار قصور می گردند، نه دچار غلو می شوند که مقامات و شئون ربوبی را به انوار اهل بیت علیهم السلام نسبت بدهند و نه دچار قصور می شوند که اهل بیت علیهم السلام را انسان های عادی بدانند .

کسانی که اهل بیت علیهم السلام را خالق و سبب خلقت عالم می دانند دچار غلو شدند چرا که در مبانی توحید اهل بیت علیهم السلام غور و تفقه نکردند و در عین حال مدعی هستند که می دانند و می فهمند، اهل بیت علیهم السلام واسطه ی نزول برکات بر عالمیان هستند اما مسئله ی خالقیت و رازقیت اهل بیت علیهم السلام حرف دیگری است که آن فقط مخصوص پروردگار متعال است .

ما اهل بیت علیهم السلام را انواری می دانیم که خداوند ایشان را خلق فرموده است و هدایت عالمیان توسط این انوار به اذن الله انجام می شود.

در ادامه فرازهایی از خطبه ۱۵۲ نهج البلاغه حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: **لَا فِتْرَاقَ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ وَالْحَادِّ وَالْمَحْدُودِ وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ** یعنی فرق است بین خدا و مصنوعاتش و بین محدود کننده و محدود شده و بین ربّ (پروردگار) و مربوب (پرورش یافته)

لذا در مبانی توحیدی اهل بیت علیهم السلام هیچگونه سنخیت (اشتراک در ماهیتی) بین خالق و مخلوق و صانع و مصنوع و ربّ و مربوب وجود ندارد، اما شما به وضوح در فلسفه و تصوف و عرفان نظری می بینید که کسانی چون ابن عربی اشیاء و پدیده ها و مخلوقات را عین ذات خداوند متعال می دانند، ابن عربی می گوید:

فإن العارف من يرى الحقّ في كل شيء بل يراه عين كل شيء يعني عارف کسی است که ذات حضرت حق را در تمام اشیاء می داند بلکه او را عین تمام اشیاء می داند !!

او (یعنی ابن عربی) در جای دیگر داستان موسی و هارون (علیهما السلام) را تحریف نموده و عتاب تند حضرت موسی علیه السلام به جناب هارون را از این باب می داند که او برادر را نهی کرده از اینکه چرا نگذاشتی مردم گوساله را پرستند؟ یعنی گوساله پرستی را از جانب جناب موسی علیه السلام تأیید می کند و حضرت هارون نبی (علیه السلام) را منحرف از حقّ و سامری جهنمی را پیرو حق و حقیقت معرفی می کند و آیات و اضحات قرآن کریم را در این داستان تحریف می نماید!! اما از آنجا که در عقیده ی باطل وحدت وجود همه چیز خدا است و گوساله هم بخشی از وجود خدا است لذا گوساله پرستی عین خدا پرستی است و حضرت هارون علیه السلام از دیدگاه ابن عربی و طرفداران وی بی معرفت و جاهل نسبت به این حقایق بوده است !!

شیخ محمود شبستری یکی از صوفیه و عرفا می گوید:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست

بدانستی که دین در بت پرستی است

می بینید در این دیدگاه یعنی دیدگاه صوفیه و عرفا هیچ فرقی بین صانع و مصنوع نیست، شیخ محمود شبستری می گوید ای مسلمان اگر می دانستی بت چیست می دانستی که دین در بت پرستی است چرا که بت را عین ذات خدا می داند و فرقی بین صانع و مصنوع قائل نیست .

در ادامه خطبه ۱۵۲ حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند :

أَلْحَدِ بَلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ وَالْخَالِقِ لِمَعْنَى حَرَكَهٖ وَنَصَبِ وَالسَّمِيعِ لِمَا بَدَأَهُ وَالْبَصِيرِ لِمَا بَتَفْرِيقِ آلِهٖ

یکتاست نه بر اساس عدد، و خالق است نه با حرکت و رنج شنواست نه با ابزار، بیناست نه با برهم زدن چشم

خداوند واحد عددی نیست که در برابر آن دو و سه قرار بگیرد، او ذاتی است یگانه و غیر قابل انقسام که در مخلوقات شبیهی ندارد، ما در واقع و حقیقت یک نداریم بلکه به صورت مجازی به اشیاء یک می گوئیم و اشیاء را یک اعتبار می کنیم چرا که اشیاء و پدیده ها همگی متجزی و مقداری و قابل انقسام هستند، یک حقیقی فقط ذات خداوند متعال است که لا ینقسم است و ذاتی است که غیر متجزی و غیر مقداری است که یگانه است و در پدیده ها هیچ شبیه و نظیر و مثیلی ندارد .

خداوند خالق است نه به معنای حرکت و سختی و رنج، این مخلوقات هستند که چیزی را صنع می کنند با سختی و رنج و حرکت، اما تصور نکنید که مصنوعات که توسط انسان به صورت من شیء (یعنی از چیزی) درست می شوند بدون حرکت و سختی ایجاد می شوند، تنها ذاتی که خلق می کند و ایجاد (لا من شیء) می نماید آن هم بدون حرکت و سختی و رنج ذات خداوند متعال است .

خداوند شنوا است اما نه با آلت شنوایی و بصیر است نه به واسطه ی آلات و ادات و ابزار دیدن همانند چشم، معنای شنیدن و دیدن خداوند این است که خداوند آگاه است و علم دارد به مسموعات و دیدنی ها و علم خداوند به اصوات و دیدنی ها به معنای دیدن و شنیدن خداوند است .

در ادامه خطبه ۱۵۲ حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند :

وَالشَّاهِدِ لِمِمَّاسَةٍ وَالْبَائِنِ لِمَتَرَاحِي مَسَافَةٍ وَالظَّاهِرِ لِمَبْرُؤِيَّةٍ وَالْبَاطِنِ لِمَبَلَطَافَةٍ

حاضر است نه با مماس بودن، جداست نه با دوری مسافت، آشکار است نه به دیدن، پنهان است نه به لطافت و ظرافت

او شاهد و حاضر است اما شاهد بودن او به معنای تماس بودن او با اشیاء نیست چرا که اشیاء و مخلوقات هستند که برای شاهد بودن و حاضر بودن نیاز به تماس با سایر اشیاء هستند، او مابین است با موجودات و پدیده ها نه به معنای آنکه فاصله ی بین او و موجودات وجود داشته باشد بلکه خداوند مابین با اشیاء است به این معنا که خداوند در ذات و صفات مابین با مخلوقات است و سنخیتی بین او و مخلوقات وجود ندارد.

او است که ظاهر است نه به معنای قابل رویت بودن با چشم و محسوس بودن با حواس پنجگانه، بلکه ظاهر است به این معنا که تمام آیات و مخلوقات دلالت می کنند که او هست و تدبیرگر و پروردگاری آن ها را تدبیر نموده و پرورش داده است. قبلاً بیان شد که اگر میلیون ها انسان به پشت صفحه کلید یک کامپیوتر بیایند و به طور همزمان و به صورت چشم بسته و تصادفی متنی را تایپ کنند حتی یک خط متن ادبی ایجاد نمی شود پس هیچگاه با تصادف یک پدیده منظم و تدبیر شده بوجود نخواهد آمد حال چگونه می شود این نظام عجیب و غریب و تدبیر بی مثال را در پدیده ها دید و اقرار به وجود مدبر و پروردگاری متعال نمود؟!

او باطن است نه به معنای آنکه ظریف است و کوچک است، او باطن است به این معنا که عقل و شعور موجودات راهی به سوی درک کنه ذات او ندارد، گرچه انسان به قوه ی عقل اقرار به وجود او می نماید اما چون ذات او ذاتی است که با موجودات سنخیت ندارد و مقداری و مکانمند و متجزی نیست راهی به سوی شناخت ذات او نیست.

در ادامه حضرت می فرمایند :

بَانَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا وَالْقُدْرَةَ عَلَيْهَا وَبَانَ الْأَشْيَاءِ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَالرُّجُوعِ إِلَيْهِ مِنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَهُ وَمَنْ حَدَهُ فَقَدْ عَدَهُ وَمَنْ عَدَهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ

به غلبه و قدرت بر اشیاء جدای از آنهاست، و اشیاء جدای از اویند به فروتنی و بازگشت به او. آن که توصیفش کند محدودش نموده، و آن که محدودش کند به شمارش آورده، و آن که او را به شمار آرد ازلی بودنش را ابطال کرده

خداوند مابین با اشیاء است و او است که قادر مطلق است و قادری است که مابین است با اشیاء و اشیاء نیز مابین با او هستند و نه تنها ذره ای از ویژگی های خدا در اشیاء نیست، ذره ای از ویژگی های اشیاء نیز در خدا نیست. تمام عالم خاضع در مقابل پروردگار هستند و به او رجوع می کنند، کسی که او را وصف کند او را محدود ساخته است و در جلسات قبل گفتیم که خداوند صفات ندارد و برای خداوند صفات قائل نیستیم مگر از باب مجاز زیرا اگر خداوند را متصف به صفت کنیم این صفت ذات خدا را حد می زند!! اما سوال اینجاست که باید چه بگوییم که حق توحید را در باب صفات به جا آورده باشیم و عقیده ی ما صحیح باشد؟ می گوییم اگر خداوند عالم است یعنی خداوند ذاتاً عالم است نه آنکه صفت علم دارد که قائل به ترکیب در ذات خدا شویم و موصوف را به صفت محدود کنیم، پس خداوند ذاتاً صاحب علم و قدرت و حیات است نه آنکه صفات او زائد بر ذات باشد بلکه او ذات القدره و الحیاة و العلم است.

هر کس او را وصف کند او را محدود ساخته و کسی که او را محدود بسازد او را به شماره آورده و کسی که او را به شماره بیاورد ازلیت او را ابطال کرده است چرا که موجود مقداری و متکثر عقلاً نمی تواند قدیم باشد چرا که موجود مقداری قابل زیاده و نقصان است و نبوده و بود شده است .

در ادامه حضرت می فرماید :

وَمَنْ قَالَ كَيْفَ فَقَدْ اسْتَوْصَفَهُ وَمَنْ قَالَ أَيْنَ فَقَدْ حَيَّزَهُ عَالِمٌ إِذْ لَمْ يَعْلَمْ وَرَبٌّ إِذْ لَمْ يَرُبُّوبٌ وَقَادِرٌ إِذْ لَمْ يَقْدُرْ

آن که بگوید چون است؟ وصفش را خواسته، و هر که بگوید کجاست؟

برایش مکان قرار داده. دانا بوده وقتی که معلومی نبوده، پروردگار بوده زمانی که پروریده وجود نداشت، توانا بوده آن گاه که مقدوری نبوده است.

کسی که بگوید خداوند چگونه است و بخواهد از ذات او سر در بیاورد، ذات او را مورد وصف قرار داده است و کسی که ذات را مورد وصف قرار دهد حدی برای او قائل شده است و او را در عداد مخلوقین قرار داده است و کسی که بگوید او کجاست او را مکانمند کرده و در ظرف مخلوقات قرار داده است !! او عالم بود زمانی که معلومی نبود و او ازلاً ربّ بود در حالی که مربوبی نبود و او قادر بود زمانی که هنوز موجود و مقدوری نبود .

----- پایان جلسه دهم -----